

گستره مباحث فقهی قرآن

محمد مهدی مسعودی

استوارترین دلیل بر حجت بودن قرآن، اعجازی است که گاه در شکل فصاحت و بلاغت و از دریچه زیبایی الفاظ و رسابودن معانی جلوه می کند و زیبایی ظاهر را با ژرفای معنی و متانت و عفت بیان را با صراحت، قاطعیت و گستردگی معانی و مفاهیم را با هماهنگی بی نظیر لفظ و معنی به گونه ای سحرآمیز درهم می آمیزد.

(فقال ان هذا الا سحر یؤثر، ان هذا الا قول البشر) مدثر / ۲۴ و ۲۵

انسان بی ایمان گفت این قرآن چیزی جز یک سحرکار آمد نیست. این جز سخن انسان نیست. و گاه با گذار از حریم فصاحت و بلاغت، نمودی از عمق و والایی محتوا را جلوه گر می سازد. در عصر موهوم پرستی و خرافه مداری، ژرف ترین و خالص ترین معارف را با ظریف ترین و دقیق ترین بیان ارائه می دهد و قوی ترین و دیرباورترین اندیشه ها را به خضوع و تسلیم می کشاند و س رانجام در بعد دیگر همپای طرح و ارائه تعالیم معرفتی و اخلاقی و عبادی، قوانینی را ترسیم کرده است که خود به تنهایی می تواند ابعاد اعجازین قرآن را نمودار سازد. قوانینی حکیمانه که در سایه عامل وحدت بخش ایمان و توحید، نیروهای پراکنده انسانی را به اتحاد و همدلی ک شانده و در سایه تأمین آزادی و امنیت، زمینه های شکوفایی استعدادهای نهفته و خلاقیت های مکنون را فراهم آورده و روح اعتماد و اطمینان را در جامعه می دمد.

* ویژگیهای تشریح قرآن

الف. توحید مداری: جامعه اسلامی، جامعه ای است برخوردار از نظامی مبتنی بر دین و ارزشهای فطری وجود انسان، خدا باوری و اعتقاد به تدبیر یگانه او برهستی، اساس تشریح دینی است. ثمردهی قوانین دینی در پرتو ایمانی است که آن ایمان به وسیله اخلاق کریمه حفظ و آن اخلاق نی ز به وسیله توحید ضمانت می شود. سعادت جامعه بشری در گرو بهره مندی از نتایج قوانین حیات بخش و اخلاق کریمانه تشریحی است که در زمینه ایمان و توحید به ثمر نشیند. در نگاه قرآن ایمان به مبدأ و معاد و برنامه های الهی در رأس اصول نیکیها و نخستین پایه همه خوبیهاست. ایما نی که در عمق جان آدمی نفوذ کند، شعاع آن در عمل وی نمودار خواهد گشت و خانه قلب از فروغ آن نورانی خواهد شد.

(... الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه...) فاطر / ۱۰

سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح، آن را بالا می برد. مؤمن معتقد به نظام قانون گذاری قرآن انسان خدا باوری است که همراه اعتقاد به معاد دنیا را وادی تلاش و توشه اندوزی و لحظه لحظه حیات خویش را در منظر حق می بیند. بدین ترتیب و با تمسک به رشته ایمان و دستورات قرآن و با برخوردار از آرامش روحی و اطمینان درونی راه حقیقت به رویش روشن گشته و از انحراف و کژی بازداشته خواهد شد.

(شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً والذى اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم و موسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه...) شوری / ۱۳

آئینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید.

ب. نگاه قانون قرآن به هر دو جهان: قرآن از یکسو زمینه تلاش انسان را محدود به آخرت نساخته و توجه او را تنها معطوف به عبادات ندانسته است و از دیگر سو او را از دنیا مداری و حرص و رزی بر حذر داشته و به نتایج شوم مال اندوزی و طمع و رزی یادآور گشته است. در نگاه قرآن دنیا و آخرت به یکدیگر پیوسته اند و رشته پیوند این دو حقیقت، تلاش انسان سعادت جو و آرمانخواه را تشکیل می دهد. قرآن همان گونه که انسان را از دوستی دنیا بیم داده است، رهبانیت و تارک دنیا بودن را نیز بد دانسته است.

(وابتغ فيما آتاك الدار الآخرة ولاتنس نصيبك من الدنيا...) قصص / ۷۷

در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن.

در بینش فقهی قرآن، بهره بردن از مباحات و استفاده از زینتها در حد معتدل آن نه تنها مخالف زهد و پارسایی نیست، بلکه تعلیمات اسلام در این زمینه هماهنگ با ویژگیهای روح انسان و ساختمان جسم اوست. آفرینش زیباییها در جهان هستی خود دلیل بر این حقیقت است که آفریننده زی بایها آن را دوست دارد. در عین حال قرآن بر این نکته نیز تأکید می ورزد که باید از زیاده روی بر حذر بود و میزان و اعتدال را مد نظر قرار داد. قرآن نه جمود و رهبانیت را صحه می گذارد و گرایشهای زیبا پسندانه روح انسان را درهم می کوبد و نه براعمال مسرفان و تجمل پرستان مهر تأیید می نهد.

(یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحبّ المسرفین) اعراف / ۳۱
ای انسانها، زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد.

قرآن بیکارگی و بطالت را مذموم انگاشته و تشویق به تلاش در راه کسب روزی و معاش کرده است تا بدان جا که تجارت و به دست آوردن روزی را به هنگام عبادت جایز شمرده و هدفهای عبادات دینی را منحصر به بهره های اخروی ندانسته است.

(وآذن فی الناس بالحجّ یا توك رجالاً و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فج عمیق. لیشهدوا منافع لهم و یذكروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمه الأنعام فكلوا منها و اطعموا البائس الفقیر...) حجّ / ۲۷ و ۲۸

مردم را دعوت عمومی به حجّ کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از همراه دور بیایند تا شاهد سودهای گوناگون خویش باشند و نام خدا را در روزهای معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است ببرند. پس هنگامی که قربانی کردید از گوشت آن بخورید و بینوای فقیر را نی ز اطعام کنید.

قرآن انسان را در ترکیبی از جسم و روح ملاحظه کرده است و برای هر یک ارزشها و ضد ارزشهایی را در نظر گرفته است. از سویی مکاتب و اندیشه هایی که تمامی توجه خویش را معطوف به روح داشته

و جسم را مورد شکنجه و آزار قرار داده اند، سخت مورد تخطئه قرار داده و اندیشه رهبانیت و تارک دنیا بودن را مذموم شمرده است:

(... و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعایتها فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون) حدید / ۲۷

در قلوب ایشان [مسیحیان] علاقه به رهبانیتی افکندیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنان مقرر نداشته بودیم، مگر به هدف به دست آوردن خشنودی خداوند، ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا به مومنانشان پاداش دادیم ولی بسیاری از آنان فاسقند.

و از دیگر سو انسان را به کرامت و جود و ارزشهای الهی خویش توجه داده است و قوام حیات اجتماعی و مادی را در پرتو شکوفایی فطرت الهی و معنوی دانسته است:

(لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم) تین / ۴

ما انسان را در بالاترین قوام و جود آفریدیم.

بدین لحاظ نظام تشریح و قانون گذاری قرآن نظامی است مبتنی بر اندیشه تکامل جسم و روح و زوایای توامان تن و روان، از همین روست که در احکام تشریحی قرآن هر کجا سخن از ارزشی ظاهری و مادی است در کنار آن حقایق و ارزشهای معنوی نیز به انسان تذکر داده شده و رعایت آن وظیفه تلقی شده است.

(ولاتنکحوا المشرکات حتی یؤمننّ و لامه مؤمنه خیر من مشرکه ولو اعجبتمکم و لاتنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم...)

بقره / ۲۲۱

با زنان مشرک و بت پرست تا ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید، کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، اگر چه شما را به شگفتی در آورد و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، مادامی که ایمان نیاورده اند، در نیاورید، یک غلام با ایمان از یک مرد بت پرست بهتر است، اگر چه او شما را به شگفتی در آورد.

(الزانی لاینکح الا زانیه او مشرکه و الزانیه لاینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین) نور /

۳

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی آورد و این کار بر مؤمنان حرام شده است.

ج. فراگیری: قرآن در محیطی انباشته از عقاید جاهلی و قوم پرستی و نژاد گرایی با الغای تمامی امتیازات نژادی، ندای مساوات و برادری و خانواده واحد انسانی را سرداده و همگان را به اتحاد و برادری دینی دعوت کرد و بر این نکته تأکید ورزید که اسلام دینی جهان شمول و قوانین آن نظام بخش زندگی تمامی بشر است.

(وما ارسلناک الا رحمة للعالمین) انبیاء / ۱۰۷

و ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان رحمت برای تمام جهانیان.

(قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً) اعراف / ۱۵۸

ای پیامبر! بگو همانا من رسول خدای جهان بر تمامی شما مردمان هستم
قرآن در قوانین خویش، هرگز به قومیت، نژاد و گروه خاصی نظر نداشته و مخاطبی خاص را
برنگزیده است، بلکه جامعه دینی را در مرزهایی فراتر از اقوام و طوائفی خاص در نظر گرفته و با کنار
زدن حجابهای تعصب و قوم گرایی همگان را دعوت به اعتصام به رشته مستحکم توحید کرده است.
اندیشه ای چنین جامع و رسالتی تابدین حدّ فراگیر تنها در پرتو این عقیده است که درنگاه قرآن
تمامی آدمیان فرزندان یک پدر و مادر و بسته به یک خانواده و برخوردار از پیوند اخوت دینی اند.
(یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عند اللّٰه
اتقاکم) حجرات / ۱۳

ای مردم! همانا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را قبیله قبیله و ملت ملت قرار دادیم تا یکدیگر
را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست.
برادری دینی و ایمانی، رشته ای است که در پرتو آن ارتباط، تعاون، ایثار و همدلی در جامعه بشری
شکل گرفته و راه بر تجاوزگریها و قانون شکنیها مسدود می گردد؛ از این روی، قرآن در نظام تشریح
خویش مؤمنان را به یکپارچگی، اتحاد و فاصله گرفتن از تعصبات و گروه گراییها دعوت کرده و تلاش
برای خیرهمگان و سعادت مردمان را با محور بودن توحید و تقوا شعار عمل مؤمنان دانسته است:
(شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً و الذی اوحینا الیک وما وصّینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان
اقيموا الدین و لاتتفرّقوا فیه ...) شوری / ۱۳

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم به ابراهیم و
موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید.
برهمین اساس از یک سو زمام امر جامعه اسلامی را در دست پیغمبر دانسته و همگان را به پیروی و
اطاعت از آن حضرت دعوت کرده و به ولایت عامّه آن بزرگوار تذکر داده است:
(اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرّسول فان تولّیتهم فانما علی رسولنا البلاغ المبین)
تغابن / ۱۲

از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. پس اگر سرپیچی کنید و روی گردانید بر رسول جز ابلاغ و اتمام
حجت چیزی نخواهد بود.
واز سوی دیگر در عموم آیاتی که در بردارنده بایستگی به پادارندگی عبادات و اجرای حدود و مانند
اینهاست، تمامی مؤمنان را مخاطب قرار داده و اجرای این امور را از همه خواسته است:
(وانفقوا فی سبیل اللّٰه و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ...) بقره / ۱۹۵
در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت و نابودی نیفکنید، بلکه نیکی کنید.
(یا ایّها الذین آمنوا اتقوا اللّٰه وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله ...) مائده / ۳۵
ای مؤمنان تقوای الهی را پیشه کنید و وسیله ای برای نزدیکی به خدا بجویید و در راه او جهاد
کنید.

(یا ایها الذین آمنوا رکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربّکم و افعّلوا الخیر لعلّکم تفلحون ...) حجّ / ۷۷

ای مؤمنان رکوع و سجود کنید و عبادت پروردگارتان را به جای آورید و اعمال نیک و شایسته انجام دهید، شاید که رستگار شوید.

از این آیات و مانند آنها چنین استفاده می شود که دین روشی اجتماعی است و خدای متعال آن را برعهده تمامی مردمان قرار داده است و از همگان خواسته که آن را اقامه کنند؛ زیرا اجتماع از افراد تشکیل شده و از این روی، اداره آن نیز باید بر عهده خود آنان بوده باشد و هیچ کس در این جهت بر دیگری برتری و پیشی نداشته و همگان یکسانند.

قوانین قرآن و قواعد تشریح دینی به دویخش عمده تقسیم می شود:

۱. قوانین کلی و اصولی که ثابت بوده و مصداق و موضوع آنها با گذشت زمان و مرور روزگار تغییر و تحوّل می یابد.

۲. قوانین جزئی و خاص که تغییری در آن نیست و مربوط به رخدادها و حوادث و موضوعات مقطعی و گذرا هستند. قوانین کلی قرآن که برابر با فطرت انسانی و در راستای رساندن او به کمال و سعادت نازل شده است با تغییر و تحولات و با مرور زمان، موقعیت و اعتبار خود را از دست ن داده و باطل نمی شود. قرآن با بیان اصول کلی و ثابت که در تمام قرن‌ها و عصرها ثابت و پایرجا بوده و با تغییر مصداق و موضوع و دگرگونی نیازهای بشری غبار کهنگی بر آن نمی نشیند، به نظام تشریح خویش جاودانگی بخشیده است.

(... وما جعل علیکم فی الدین من حرج...) حجّ / ۷۸

دردین تکلیف سنگین و مشقت بار قرار داده نشده است.

(یا ایّها الذین آمنوا اوفوا بالعقود...) مائده / ۱

ای مؤمنان به پیمانها و قراردادهای وفا کنید.

(... لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سیلاً) نساء / ۱۴۱

خدا هرگز برای کافران راه تسلطی بر مؤمنان قرار نداده است.

(انّ الله یامرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها...) نساء / ۵۸

خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها برسانید.

بنابراین قرآن از یک سو با ارائه قوانینی عام و فراگیر، امکان انطباق این اصول با مصداقها و موضوعها متحول را در گستره زمان فراهم آورده و شرایط و نیازهای متغیر را مدّ نظر قرار داده است و از دیگر سو احکام جزئی و خاصی را که مربوط به حوادث گذرا و دگرگون شونده آن د، از قبیل احکام مالی، انتظامی، دفاعی و ... را به نظر والی و حاکم جامعه اسلامی واگذار کرده است و بی گمان این گونه احکام که با تغییر علل و اسباب و مصالح تغییر نمی کنند غیر از آن احکام کلیه است که قرآن عهده دار بیان آنها بوده و هرگز دستخوش تغییر نمی گردند.

دسته بندی آیات تشریحی

روش قرآن کریم در بیان احکام و قوانین شرعی بیشتر از آن که ارائه جزئیات و بیان فروع باشد، بیانی کلی و نوعی است که شایستگی هماهنگی با اشخاص، احوال و زمانها را در شرایط تغییر

و تحوّل داراست و بدین خاطر است که بیان تشریحی قرآن محتاج به مراجعی دیگر و از جمله سنّت است. نگاهی کلی به ابعاد تشریح قرآن سه بخش عمده را در برابر دیده انسان ترسیم می کند: الف. احکام مربوط به اعتقادات و باورها: در این بخش، قوانین و احکام عقیدتی که فراگیری و پایبندی بدان برای همگان واجب است طبقه بندی می شود احکامی مانند: ایمان به خدا، رسولان، کتابهای آسمانی، ملائکه و روز جزا.

(واللهم اله واحد لا اله الا الله هو الرحمن الرحيم) بقره / ۱۶۳

پروردگار شما آن خدای یگانه ای است که جز او معبودی نیست و او بخشاینده مهربان است. (آمن الرسول بما انزل اليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لانفرق بين احد من رسله) بقره / ۲۸۵

پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده اند و می گویند ما در میان پیامبران او فرقی نمی گذاریم.

ب. احکام مربوط به اخلاق و تهذیب نفس: در این بخش آیاتی که جامع اصول اخلاقی و بیانگر احکام در بردارنده فضایل و رذایل است بیان می گردد.

(خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین) اعراف / ۱۹۹

ای پیامبر عفو را پیشه ساز و به نیکیها امر کن و از جاهلان روی برگردان (الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس...)

آل عمران / ۱۳۴

همانان که در وسعت و پریشانی اتفاق می کند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرند.

ج. احکام عملیه و تکالیف فقهی: قرآن نخستین منبع اجتهاد و مرجع شناخت احکام شریعت از زمان نزول بر پیامبر اکرم (ص) تا به امروز و برای همیشه است. تاریخ فقه و فقاها با قرآن و قوانین جامع آن پیوند خورده است. بخشی مهم از آیات آن در راستای استنباط احکام و تکالیف مسلمانان نازل گشته است که براساس درکی کلی و عمیق و همه جانبه از شریعت در همه ابعاد به زندگی انسان نظام می بخشد. مجموعه قوانین و احکامی که در زمینه های مورد نیاز بشر نازل گشته و در کلیت خویش ناظر به تمامی نیازهای واقعی بشر در بستر رشد و تعالی اوست، نیازهایی زیر بنایی و اصولی و قوانینی کلی و فراگیر که در هر عصر و در میان هر نسل با توجه به شرایط و ویژگیهای خاص، مسایل و احکام فرعی را در دید استنباط و اجتهاد قرار داده و با تکیه به چنین اسلوب و شیوه ای حیات اجتماعی و کاربرد عملی خویش را در فرایند دگرگونیهای زندگی انسان تضمین کرده است. مجموعه احکام الهی و قوانین شرعی و ارزشهای دینی که به طور مستقیم و ویژگی استنباط قرآنی را به همراه دارند، به فقه قرآن مشهورند، فقهی که در امور و ابعادی خاص از دیدگاههای شریعت محدود نگشته و پرداختن به تمامی ابعاد زندگی انسان را در قلمرو رسالت خود دیده است.

تقسیم مباحث فقهی قرآن و تنظیم عناوین آن برای دادن نظمی درست و اصولی به صورتهای گوناگونی انجام پذیرفته است. برخی احکام قرآن را به ۸ گروه عمده تقسیم کرده اند: ۱. عبادات: احکامی که ارتباط بنده را با پروردگار برقرار می سازد و دربردارنده عناوینی چون نماز، روزه، حج، زکات و... است و قرآن در نزدیک به ۱۴۰ آیه از آیاتش به این موارد پرداخته است، از جمله:

(اقم الصلوة لعلوک الشمس الی غسق اللیل) اسراء / ۷۸

نماز از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب برپا دار.

(... ولله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً...) آل عمران / ۹۷

برای خدا بر مردم است که حج را در صورت استطاعت به جای آورند.

۲. احکام خانواده: احکامی که امور و حقوق انسان را از لحظه تولد تا هنگام مرگ تعیین و تنظیم می کند و عناوینی چون رضاع، حضانت، ازدواج، طلاق، نفقه، وصیت، ارث و... را در بردارد، قرآن در نزدیک به ۷۰ آیه بدین امور پرداخته است، از جمله:

(یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهنّ لعدّتهنّ واحصوا العدة...) طلاق / ۱

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده طلاق گویند و حساب عده را نگهدارید.

(یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین...) نساء / ۱۱

خداوند به شما در باره فرزندانان سفارش می کند که برای پسر به اندازه سهم دودختر از ارث است. ۳. احکام اقتصادی و معاملات مالی: این بخش از آیات فقهی قرآن در بردارنده احکامی است که ارتباط مالی، اقتصادی و سایر تصرفات و عقود اجتماعی مسلمانان را شامل می شود، مواردی چون: خرید و فروش، اجاره، رهن، عاریه و... قرآن کریم در نزدیک به ۷۰ آیه به ذکر این موارد و بیان حکم آنها پرداخته است، از جمله:

(یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الاّ ان تکون تجارة عن تراض منکم...) نساء /

۲۹

ای مؤمنان! اموال یکدیگر را به باطل نخورید، مگر این که تجارته باشد که با رضایت شما انجام گیرد.

(یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاكتبوه...) بقره / ۲۸۲

ای مؤمنان! هنگامی که بدهی مدّت داری به یکدیگر پیدا کردید آن را بنویسید.

۴. احکام اقتصادی حکومت: بخشی از آیات فقهی قرآن به احکامی می پردازد که نظام اقتصادی جامعه و روابط مالی طبقات گوناگون اجتماعی و نیز درآمدهای عمومی و دولتی را مشخص می سازد و در نزدیک به ۱۰ آیه بدین مباحث پرداخته شده است، از جمله:

(واعلموا أنّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسّه و للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن

السبیل...) انفال / ۴۱

بدانید هرگونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان است.

(انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و فی الرقاب...) توبه / ۶۰
زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که آن را جمع آوری می کند و نیز برای جلب دوستی دیگران و برای آزادی بردگان.

۵. احکام و مقررات قانونی:

این احکام روابط میان قانون گذار و افراد اجتماع را تنظیم می کند و محدوده وظایف هر یک را مشخص می سازد، قرآن در نزدیک به ۱۰ آیه بدین موارد پرداخته است، از جمله:

(وتعاونوا علی البرّ والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان...) مائده / ۲

در نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری کند و برگناه و دشمنی همدیگر را یاری رسانید.

(یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم...) نساء / ۵۹

ای مؤمنان از خدا و پیامبرش و صاحبان امر و لایت پیروی کنید.

۶. احکام سیاسی حکومت: این بخش در بردارنده احکامی است که محدوده روابط دولت اسلامی با سایر دولتها در شرایط جنگ و صلح و دیگر مواقع مشخص ساخته و حوزه ارتباط با غیرمسلمانان را در چهارچوب ضوابط و قوانین شرعی تعیین می کند، قرآن در نزدیک به ۲۵ آیه به این موارد پرداخته است، از باب نمونه:

(وان جنحوا للسلّم فاجنح لها و توکل علی الله...) انفال / ۶۱

اگر دشمنان دین گرایش به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآ و بر خدا تکیه کن.

(فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله) بقره / ۱۹۴

اگر کسی بر شما تجاوز روا داشت، همان گونه مقابله کنید و همواره تقوای الهی را مدّ نظر داشته باشید.

۷. احکام انتظامی و مقررات جزایی: احکامی که اجرای امور قضایی و رسیدگی به دعاوی و صدور حکم را به گونه ای که عدالت را محقق و حقوق را استیفا کند مورد بررسی قرار می دهد و مواردی چون قضا، شهادت، سوگند، دعاوی و... را در نزدیک به ۱۳ آیه مورد بررسی و تعیین حکم قرار داده است.

(... و استشهدوا شهیدین من رجالکم...) بقره / ۲۸۲

به هنگام ثبت بدهیها دو شاهد از مردان بگیرید.

(... و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون) مائده / ۴۵

هرآن کس به آنچه خدا فرو فرستاده حکم نراند ستمکار است.

۸. احکام جنایی و کیفری: این موارد احکامی است که در رابطه با جرائم و مجازات آنها مطرح و به موضوعاتی چون: قصاص، حدود، تعزیرات و دیات می پردازد. اقامه این امور موجبات حفظ عقیده، جان مال و آبروی مسلمانان را فراهم می آورد. در قرآن کریم نزدیک به ۳۰ آیه بدین امور اختصاص یافته است، از باب نمونه:

(... کتب علیکم القصاص فی القتل... بقره / ۱۷۸)

همانا قصاص در هنگام قتل بر شما واجب است.

(والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما... مائده / ۳۸)

دست مرد سارق و زن سارق را قطع کنید.

گروهی دیگر از قرآن پژوهان احکام فقهی را به دوبرخشی اصلی، یعنی عبادات و معاملات تقسیم و

در هر بخش فروعی را یادآور شده اند. ۲

الف. عبادات: احکامی هستند که به روابط میان پروردگار و بندگان سامان بخشیده و موجبات استحکام آن را فراهم می آورند.

ب. معاملات: بخشی از احکام قرآن که ارتباطات افراد جامعه و نیز امت اسلامی با دیگر اقوام و ملل را مورد بررسی و تعیین حدود و وظایف قرار می دهند، بر همین اساس نام این بخش از احکام فقهی قرآن را، (ارتباطات) نیز می توان گذارد که خود برحسب تفاوت موضوع و متعلق مواردی چند را در بر می گیرد:

۱. احکام خانواده: این بخش احکامی را که به نظام خانواده از ابتدای پیدایش تا عالی ترین مراحل شکل گیری آن مربوط است مورد بررسی قرار می دهد به گونه ای که چنین تفصیل و بیانی در دیگر بابهای فقهی دیده نمی شود و عناوینی مانند ازدواج، طلاق، عده و... را در نزدیک به ۷۰ آیه طرح می کند.

۲. احکام اجتماعی این بخش احکامی را در بردارد که به معاملات اقتصادی و امور مالی افراد جامعه مرتبط بوده و حدود و شرایط ارتباطات مالی و پولی را در جامعه معین می کند. در همین رابطه از عناوینی چون خرید و فروش، اجاره، رهن و... می توان نام برد که در نزدیک به ۷۰ آیه مورد بحث واقع شده است.

۳. احکام جزایی: قرآن در نزدیک به ۳۰ آیه کیفر جرائم، جنایات، حدود و تعزیرات را مطرح ساخته و احکام و مقررات مربوط به آن را بیان داشته است.

۴. احکام حکومتی: این بخش از مباحث فقهی قرآن به بررسی ارتباط میان دولت و مردم و محدوده وظایف هر یک بر اساس اصول و مبانی می پردازد، اصولی چون عدالت، قسط، تعاون، شورا و...

۵. احکام اقتصادی: این بخش به تبیین موارد تحصیل و مصرف اموال و ثروتهای عمومی، حقوق مالی فقیران و سهم مالی اغنیا در این رابطه و نیز سرنوشت اموال عمومی و خصوصی پرداخته و حکم فقهی آن را بیان می دارد.

۶. احکام سیاسی: بخشی از آیات فقهی که محدوده ارتباط دولت اسلامی با سایر ملتها و دولتها را مورد بررسی قرار داده و وظایف دولت و جامعه اسلامی را در شرایط گوناگون نسبت به سایر ملل مشخص می گرداند.

۷. احکام قضایی: دسته ای از احکام قرآنی در بخش ارتباطات به موارد صدور احکام و چگونگی تحقق عدالت پرداخته و وظیفه حاکم جامعه اسلامی را در مسائل قضایی، جزایی و کیفری مشخص می گرداند، نام این بخش را (قوانین مرافعات) نیز می توان گذارد.

دسته بندی دیگر، روشی است که در برخی مدارک فقهی جدید در رابطه با قرآن طرح شده است و از روشهای حقوقی جدید متأثر است براین اساس بحثهای فقهی قرآن در چهار گروه رده بندی می شود: ۳

الف. احوال، آداب و رفتار شخصی: این دسته از احکام به اعمال و سلوک شخصی افراد می پردازد و و درباره عبادات و اموال سخنی به میان نمی آورد. در دوبرخ عمده روابط خانوادگی و مناسبات میان مرد و زن و نیز روابط اجتماعی و مقررات مربوط به تنظیم رفتار فرد در جامعه را مطرح و عناوینی چند را به بحث می گذارد که عبارت است از: ازدواج، طلاق،ظهار، ایلاء، نذر، عهد، سوگند، وصیت، ارث، بردگی، ممنوع بودن از تصرف خوردنیها و آشامیدنیها، صید و ذبح، آداب معاشرت، لباس و مسکن، امر به معروف و نهی از منکر.

ب. داد و ستد و معاملات: در این فصل احکام و مسائل مالی در دوبرخ: اموال عمومی که به شخص خاصی تعلق ندارند و در جهت مصالح عموم معین گردیده اند و نیز احوال خصوصی که مالک یا مالکان مشخصی دارند مورد بررسی قرار می گیرند. عناوین این بخش عبارتند از: مالکیت انفال، خمس، زکات، خرید و فروش، معاوضه، اجاره، هبه، صلح، دین، ودیعه، عاریه، مشارکت، مضاربه، شفعه، ربا، مسابقات، غصب، اتلاف مالها.

ج. عبادات: این بخش دربرگیرنده عناوینی چون وضو، غسل، تیمم، نماز، روزه، اذان، قبله، حج، جهاد، اعتکاف و کفارات می باشد.

د. احکام اجتماعی و آداب عمومی: در این قسمت رفتار و سلوک دستگاههای حکومتی و عمومی در مسائل قضا، حکومت جنگ، صلح، روابط بین الملل، احکام سیاسی، انتظامی و مقررات جزایی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

وسرانجام برخی قرآن پژوهان فقه آشنا برای تنظیم و ترتیب موضوعات فقهی در قرآن دو شیوه را پیشنهاد داده اند: یکی از آن دو شیوه که روشی فلسفی است تقسیم بندی خویش را این گونه بیان می دارد که بشر در راه تکامل شخصیت انسانی خویش ناگزیر عوامل سودمند را فراهم ساخته و عناصر زیانبخش را از مسیر خود دور می سازد، عوامل سودمند به اختلاف طبیعت خود برخی نتیجه فوری می بخشد و برخی درآینده نتیجه خواهد داد. عبادات از قسم دوم و احکام و مقررات مربوط به معاملات، ازدواج، طلاق و مانند اینها از قسم اول است. احکام جزایی نیز برای جلوگیری از عوامل زیان بخش در مسیر تکامل افراد بشر تشریح گردیده است. براین اساس مباحث فقه در سه گروه عمده دسته بندی می شود برخلاف مبنایی دیگر که همین ترتیب را در ۵ گروه تنظیم می کند؛ زیرا مذاهب برای حفظ و حراست پنج عنصر بنیادی زندگی انسانها آمده اند؛ یعنی، دین، جان، مال، نسب و عقل. عبادات به عنوان پشتوانه دین به قسمتی از احکام جزایی برای پاسداری از جان، مقررات ازدواج و توابع آن و برخی از احکام جزایی برای نگاهداری انساب، مقررات باب معاملات برای تنظیم روابط مالی و حفظ اموال و احکام مربوط به تغذیه و بهداشت عمومی و مانند آن به منظور مراقبت و حراست از عقل آدمی تشریح شده است. بابهای قضا و شهادت که مشتمل بر

دستورالعملها و مقررات و احکام قضایی هستند به عنوان حافظ و نگاهبان کلیت نظام اسلامی و ضمانت اجرایی آن طرح ریزی شده اند. ۴

آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم، بیش از آن که ابعاد صوری و شکلی فقه قرآنی باشد، حقیقت محتوایی و پیام رفتاری تک تک آیات قرآنی است؛ زیرا که فقه راهنمای انسان و جامعه در ابعاد گوناگون زندگی است و قرآن قانون و دستور حیات بشر. بر این اساس باید پیوند محتوایی این دو را جست و به دنبال این هدف بود که محدوده آیات فقهی و زمینه های استنباطات تکلیفی در قرآن کجاست و به کدامین آیات در فهم و تحلیل رفتار دینی می توان استناد جست؟

* گستره فقه قرآنی

(وقال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً) فرقان / ۳۰

پیامبر عرضه داشت پروردگارا این قوم من از قرآن دوری جستند. تفقه، فهم و درک بایسته مجهولات به کمک مبادی و مقدمات معرفتی از منابع دینی، تکلیفی همگانی و متوجه به تمامی مردمان است.

(... انظر كيف نصرّف الآيات لعلهم يفقهون) انعام / ۶۵

بین چگونه آیات گوناگون را برای آنها بازگو می کنم شاید بفهمند .

در پرتو فقهی چنین و حاکمیت قوانین الهی بر نظام زندگی بشر، سعادت حقیقی و کمالات فردی و جمعی تأمین می گردد. فقه آن قانونی است که با تکیه بر منبع ربّانی وحی، اصول، مقررات و احکامی که درباره شؤون گوناگون حیات آدمی مورد نیاز است طرح کرده و به تفکر، رفتار و عمل بایسته در نظامی یکپارچه و منسجم سامان می بخشد. منابعی که در این میان می تواند به مدد انسان بیاید و وظایف او را در حوزه قوانین و حدود تشریح مشخص گرداند در اندیشه و سخن اندیشه وران دینی به گونه هایی گوناگونی معرفی شده است.

امامیه در طیفی گسترده، قرآن، سنت، عقل، و اتفاق عالمان را منابع تفقه بر شمرده اند و جز گروهی که عترت را مدار و محور اندیشه و عمل دانسته اند و به اخبارگری روی آورده اند، دیگران در مسیر اجتهاد و استنباط بدین منابع تکیه کرده اند. در میان اهل سنت، حنفیان قرآن و سنت متواتر، اجماع و اقوال صحابه، قیاس و استحسان و عرف را معتبر دانسته اند. ۵

گروهی دیگر که مذهب مالک بن انس را برگزیده اند به کتاب، سنت، اجماع اهل مدینه، مصالح مرسله، قیاس منصوص العله و اقوال صحابی معتقد گشته اند. ۶

پیروان محمد بن ادریس شافعی کتاب، سنت، اجماع و قیاس مستنبط العله را به عنوان منابع فقهت و اجتهاد معرفی کرده اند ۷ و سرانجام هواداران احمد بن حنبل شیبانی کتاب، سنت و فتاوی صحابه را در این ارتباط برگزیده اند. ۸

ما در این مجال محدود در صدد نقل دیدگاهها و نقد و داوری و نیز بررسی تأثیر عملی بینشهای فقهی گوناگون در امر اجتهاد نیستیم، بلکه از زوایه اصول و باورهای بنیادین دینی به منظر فقهت و اجتهاد

می نگریم وسخت براین باوریم که پیام وحی و معارف بی بدیل آن برترین گواه چگونگی فقاقت و منابع بایسته آن خواهد بود.

قرآن، نخستین و محکم ترین منابع فقه، در راستای اجتهاد و قوانین جامع و تشریح متقن آن معیار سنجش وملاک درستی اخبار واحادیث ودیگر منابع فقه و معارف به شمار می رود. به تواتر از پیامبراکرم(ص) نقل شده است:

(لقد كثرت علیّ الکذابه و ستکثر فمن کذب علیّ متعمداً فلیتبوء مقعده من النار فاذا اتاکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب اللّٰه وسنتی فماوافق کتاب اللّٰه و سنتی فخذوا به وماخالف کتاب اللّٰه وسنتی فلا تأخذوا به)

دروغگویان برمن بسیارند و پس ازاین نیز بیشتر خواهند شد. هرآن کس به من افترا بندد جایگاهش از آتش سوزان مملو خواهد بود. پس چون حدیثی به شما رسید آن را به قرآن و سنت من عرضه بدارید آنچه را که با این دو موافق بود بگیرید و آنچه را که مخالف با این دو بود رها کنید. یا:

(ما جاءکم عنی یوافق کتاب اللّٰه فانا قلته وما جاءکم یخالف کتاب اللّٰه فلم اقله) ۹
هرآنچه از من به شما رسد وموافق با قرآن باشد، بدانید که من آن را گفته ام و آنچه مخالف با قرآن باشد هرگز آن را من نگفته ام.

ونیز روایات بسیار دیگری که مخالف قرآن را باطل و شایسته طرد و تکذیب دانسته است:

* امام صادق(ع) می فرماید:

(مالم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف)

حدیثی که موافق قرآن نباشد باطل است ونیز:

* (کلّ شیء مردود الی الکتاب والسنة وکلّ حدیث لا یوافق کتاب اللّٰه فهو زخرف). ۱۰

همه چیز با قرآن وسنت سنجیده می شوند وهرحدیثی که موافق با قرآن نباشد، باطل خواهد بود. ازهمین روی در طول تاریخ فقاقت و اجتهاد، قرآن از جایگاهی رفیع وحساس و نقشی تعیین کننده برخوردار گشته است وهماره به عنوان اصلی ترین مرجع احکام مورد توجه ومراجعه فقها وعلمای اسلام بوده است. .

قرآن در زمینه تشریح دارای صلابت واصالتی انکار ناپذیر است که آن را محور فقاقت قرار داده واصول قوانین فقهی آن به استنباط و اجتهاد قوام بخشیده است.

دراندیشه استوار قرآن، فقیه وعالم دینی به کسی اطلاق می شود که ازتمامی مسائل اسلامی آگاه بوده و محدوده اطلاعات و گستره دانشش منحصر به بخشی از زمینه های رفتاری همچون عبادات یا معاملات نباشد.

فقهی راستین که داعیه جانشینی امامان معصوم(ع) در نشر آرمانهای دینی و نظارت بر وقایع سیاسی واجتماعی و اقتصادی ودر یک کلام رهبری جامعه بشری دا داشته ودارند، محتاج به نگرشی جامع و همه سونگر به تمامی ابعاد و اقالیم قرآن وتعالیم جامع آن برای زندگی درحال تطوّر و تکامل بشر هستند.

امام خمینی(ره) سردمدار حرکت اصلاح طلبانه و فقیه دردمند و آگاه امت اسلام در این رابطه می گوید:

(برای این که معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث با رساله های عملیه هست. قرآن و کتابهای حدیث که منابع احکام و دستورات اسلام است با رساله های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگی اجتماعی می تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت صد به یک دهم بیشتر است. از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.) ۱۱

بدین ترتیب فقهی که شایسته است اجتماع از او تقلید کند و زمام امور مردم در تمامی امور و مسائل را به دست گیرد، بایستی نماینده همه تعلیمات اسلامی در عبادات، معاملات، سیاست، فرهنگ، اخلاق، دفاع، حکومت، اقتصاد، مدیریت و آنچه به این امور پیوسته است براساس کتاب جامع قوانین دینی یعنی قرآن باشد. متأسفانه در اصطلاح فرهنگ فقهی حاضر واژه فقاقت و اجتهاد در ارتباط با فهم و درک استنباط مسائل عبادی فرعی مطرح می شود و آن بخشی از اجتهاد که در حوزه آیات الهی به کار می رود، تنها در بخشی از آیات، یعنی در حدود پانصد آیه از نزدیک به ۶۰۰۰ آیه خلاصه می شود (یک دوازدهم) ۱۲ و در همین قسمت نیز آن چنان که باید بحث و بررسی صورت نمی گیرد. علامه طباطبایی می نگارد:

(علوم حوزوی به گونه ای تنظیم شده است که به هیچ وجه به قرآن احتیاج ندارد، به گونه ای که شخص متعلم و فراگیر می تواند تمامی این علوم را از صرف، نحو، بیان، لغت، حدیث، رجال، درایه، فقه و اصول فرا گرفته و به آخر برساند و حتی متخصص در این امور باشد و در آنها اجتهاد کند، ولی اساساً قرآن نخواند و جلدش را هم دست نزند. در حقیقت برای قرآن چیزی جز تلاوت کردنش برای کسب ثواب و محافظت کودکان از گزند حوادث روزگار چیزی نمانده است.) ۱۳

لیکن با توجه به این حقیقت که تفقه درک و دریافت و شناخت کلی، همه جانبه و عمیق شریعت و وحی برای چگونه زیستن است و قرآن پاسخ گوی همه نیازهای واقعی بشر و دربردارنده سعادت مادی، معنوی انسانهاست، بایستی گستره اجتهاد و فقاقت را تمامی قرآن دید و همه زمینه های اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و حتی سرگذشت انبیا و امام را در این کتاب مقدس مجال استنباط و تفکر فقهی دانست. محدود ساختن امر فقاقت به بخشی از آیات قرآن که به نماز، روزه و دیگر اعمال ظاهری اختصاص دارند، فروگذارند و نادیده انگاشتن منبعی عظیم و جاودان و محروم ساختن خویش از مجموعه ای شامل، پویا و سازنده خواهد بود. شاید گویا ترین و محکم ترین دلیل بر واقعیت یاد شده، شیوه امامان معصوم(ع) در زمینه تبیین وظایف و تکالیف و پاسخ گویی به پرسشهای فقهی مردمان باشد که در بسیاری از موارد، مبتنی بر شناخت، فهم و کاربرد آیاتی از قرآن

مجید است که در رابطه با عقاید، اخلاق، تاریخ و مسائلی دیگر ند که به ظاهر و در نگاه نخستین عهده دار بیان حکمی فقهی و پیامی رفتاری نیستند و تنها در نگاه عمیق و ژرف نگر ائمه (ع) به علوم و معارف قرآن است که هرآیه ویا بخشی از آیات بیانگر حکمی و دستوری تکلیفی هستند. بررسی مجموعی آیات قرآن که در زمینه های گوناگون اعتقادی، اخلاقی، تاریخی و... نازل شده است و در کلام معصومان (ص) مورد استفاده و استنباطات فقهی قرار گرفته اند رهنمودی روشن و گویا از سوی آن بزرگواران است که به عنوان اسلوب و روشی جهت اندیشه و تدبیر در مضامین آیات وحی به ما معرفی شده است و تکلیف همگانی ما تأسی جستن بدان شیوه و روش است، تا فقه و فقاہت به معنای قرآنی و واقعی آن جایگاه خود را در تفکر عمل مسلمانان بیابد و راهنمای انسان به سوی زندگی بایسته و آرمانی گردد. از این روی، ضروری می نماید که نگاهی داشته باشیم به رهنمودهای فقهی ائمه (ع) در بخشهای گوناگون آیات اعتقادی، اخلاقی و تاریخی.

الف. آیات اعتقادی زمینه برداشتهای فقهی از قرآن

۱. خداوند در آیه ۱۸ سوره جن می فرماید:

(وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً)

مساجد از آن خداست، پس کسی را با خدا نخوانید.

برابر ظهور کریمه یادشده، مساجد به معنای معابد و سجده گاهها، خانه خدایند و به او تعلق دارند؛ لذا در آن مکان نام غیر خدا به عنوان معبود برده نخواهد شد؛ زیرا آن جا که برای عبادت خداست شرک راه ندارد و حاکمیت الوهی تنها از آن خدای یگانه است.

درنگاه نخستین این آیه هیچ ارتباطی با مباحث فقهی و از جمله حدّ سرقت نداشته و در اساس در صدد طرح و القای پیامی معرفتی و عقیدتی در زمینه توحید و اجتناب از شرک است، لیکن امام جواد (ع) برابر حدیثی که در پی خواهد آمد، معنای مسجد را منحصر به مکان و محلّ سجود؛ یعنی عبادتگاه ندانسته، بلکه با تعمیم در معنای لفظ مساجد، آن را اعمّ از مکانی که در آن عبادت الهی به جای آورده و سجده گزارده می شود و آنچه بدان به درگاه الهی سجده و عبادت می شود واز جمله اعضا و جوارح دانسته است و در نتیجه برابر برداشت امام (ع) از این آیه و رهنمودی که آن حضرت ارائه داده، حدّی که به عنوان عقوبت و مجازات بر دزدی اجرا می شود، یعنی قطع دست، تنها شامل انگشتان می شود؛ زیرا عقوبت و مجازات تنها در بخش و زمینه ای اجرا می شود که وابسته به سارق است؛ یعنی انگشتان، ولی کف دست که ابزار سجده انسان به درگاه الهی است، به خداوند تعلق داشته و برابر آیه بالا تصرف انسان را در آن راهی نیست؛ زیرا آنچه از آن خداست، غیر رادر آن شریکی نیست؛ لذا نمی توان دست دزد را از میچ قطع کرد و باید به قطع انگشتان دست اکتفا کرد.

آنچه امام (ع) در این آیه درک و بیان کرده است راه جستن به بطن آیات کریمه قرآن و درک عمیق ارتباط و نظاموارگی آیات است که در مرتبه والا و کامل آن اختصاص به معصومان (ع) دارد، لیکن به عنوان رهنمود و ارائه طریق دیگران را نیز به این مسیر راهنمون می شود و این حقیقت را به خوبی نمایان می سازد که تمامی گستره قرآن حتی زمینه اعتقادی مجال تفقه و اجتهاد است.

عیاشی در تفسیر خود روایت زیر را آورده است:

(معتصم عباسی در مجلسی که از فقهای اهل سنت در آن جمع بودند سوال کرد که دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟

بعضی گفتند: از مچ و به آیه تیمم استدلال کردند. بعضی دیگر گفتند: از آرنج و به آیه وضو استدلال کردند.

معتصم از آن حضرت در این باره توضیح خواست. حضرت نخست از او درخواست کرد که از سوال خود چشم بپوشد و چون معتصم اصرار کرد فرمود: آنچه آنان گفتند همه خطاست، تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود و کف دست و انگشت شست باقی بماند. هنگامی که معتصم جویای دلیل شد. امام (ع) به کلام پیغمبر (ص) که سجده باید بر هفت عضو باشد، پیشانی و دو دست و دوسرزانو و پاها استدلال کرد و سپس افزود اگر از مچ یا مرفق بریده شود، دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند در حالی که خداوند فرموده: *وان المساجد لله*... یعنی این اعضای هفتگانه مخصوص خداست و آنچه مخصوص خداست نباید قطع کرد. این سخن شگفتی معتصم را

برانگیخت و دستور داد برابر حکم آن حضرت دست دزد را از مفصل چهار انگشت قطع کنند. ۱۴

۲. دومین آیه اعتقادی که در نگاه و کلام امام رضا (ع) مدرک احکامی در رابطه با وضو است آیه ۱۱۰ سوره کهف است که امام (ع) با تبیین آن چگونگی وضو و نکته ای فقهی در زمینه آن را بیان داشته است:

حسن بن علی و شاء می گوید:

(به محضر امام رضا (ع) وارد شدم در حالی که در برابرش ظرف آبی بود و آن حضرت می خواست با آب آن ظرف وضو بگیرد و آماده نماز شود. به امام (ع) نزدیک شدم تا آب بر دستان مبارکش بریزم، امام از این عمل منع کرد و فرمود: ای حسن از این کار دست بردار.

سوال کردم: به چه دلیل مرا از ریختن آب بر دستانتان نهی می کنید آیا کراهت دارید که از این راه اجری نصیب من شود؟

امام (ع) فرمود: تو اجر خواهی برد و وزر و وبال آن عهده دار من خواهد شد.

پرسیدم چگونه؟

امام (ع) فرمود: آیا این آیه را نشنیده ای (فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرک بعبادة ربّه احداً) و من می خواهم وضو بگیرم و برای نماز که عبادت است آماده شوم، از این روی کراهت دارم که کسی مرا در این کار شریک شود. ۱۵

کریمه بالا که آخرین آیه سوره کهف است در ارتباط با تبیین حقیقت پیامبری و زدودن اوهام و خرافات از شخصیت انبیا نازل شده است و به طرح مسأله توحید و باور معاد پرداخته و بدین حقیقت یادآور می شود که توحید عصاره همه معتقدات و برنامه های فردی و اجتماعی سعادتبخش انسان است؛ از دیگر سو اعتقاد به توحید خود مستلزم اعتقاد به معاد و برپایی دادگاه عدل الهی است، بنابراین آن کسی که امید به لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد و حقیقت عمل صالح در بیانی کوتاه ولی عمیق، شریک نساختن غیر در عبادت و بندگی پروردگار است و به تعبیری

دیگر، تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، ماهیتی به عنوان عمل صالح تحقق نخواهد یافت و این انگیزه الهی است که به عمل عمق حقیقت و نورانیت می بخشد. پیام یادشده افزون بر ابعاد اعتقادی و معرفتی آن، در بردارنده نکته و حکمی فقهی، یعنی لزوم پرهیز از کمک جستن در عبادات و از جمله در وضوست که در کلام عمیق و برداشت تفسیری امام(ع) به روشنی رخ نموده است. ۳. از دیگر موارد استناد معصومان به آیات اعتقادی، استدلال امام صادق(ع) به آیات سوره انبیا برای حرام بودن غناست. اما پیش از آن باید دانست که انسانهای بی ایمان زندگی را بیهوده انگاشته وهستی را بی هدف می پندارند. قرآن کریم در آیات ۱۸-۱۶ سوره انبیا این توهّم را باطل کرده و با یادآوری هدفی مشخص و ارزشمند برای آفرینش هستی و بویژه انسان، چگونگی رفتار و عملکرد در زندگی را به انسان می آموزد و ایمان به مبدأ و معاد هستی را هدفدار ساخته، بدان جهت می بخشد و آن را مجموعه ای حقّ و دارای واقعیت معرفی می کند از همین روی، تنها آنچه با هدفهای بر حقّ و واقعیت دار هستی همسوست، پابرجا، اصیل و ماندنی خواهد بود و آنچه پیوندی با باطل دارد بی تردید محکوم به فنا و نابودی است. پیام یادشده به عنوان یک حقیقت اعتقادی عمیق رهنمودی قرآنی است که مورد استناد امام صادق(ع) در تبیین حکم فقهی غنا قرار گرفته است.

پیونس بن یعقوب از عبدالاعلی روایت می کند که گفت:

(از امام صادق(ع) راجع به غنا پرسیدم و به آن حضرت عرض کردم: مردم گمان می کنند پیامبر(ص) اجازه داده است که گفته شود: جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم.

امام(ع) فرمود: دروغ می گویند. خداوند در قرآن می فرماید:

(وما خلقتنا السماء والأرض وما بینهما لالعین - لواردنا ان نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین -

بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل ممّا تصفون)

سپس امام(ع) فرمود: وای بر فلان کس از آنچه توصیف کرده است. ۱۶

از دیگر سو انسان در چنین هستی هدفدار موظف به بهره گیری از استعدادها و امکاناتی است که از سوی خدا در اختیار وی نهاده شده است، تا در دستیابی به هدفی چنان والا موفق باشد و از راه به دور نماند و سرانجام روزی دستمایه های وجودی وی مورد پرسش الهی در چگونگی بهره وری از آنها قرار خواهد گرفت.

امام(ع) این نکته دقیق را تذکّاری قرار داده است تا دل‌های خفته به خود آیند و امکانات و موهبت‌های الهی را در مسیر بایسته و هدفمند هستی بخدمت گیرند..

حسن می گوید من چون به مستراح می رفتم مکث می کردم و طول می دادم تا صدای آوازی از خانه برخی همسایگانم را بشنوم. روزی بر امام صادق(ع) وارد شدم حضرتش به من فرمود:

(ای حسن! انّ السّمع والبصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً) [اسراء/۳۶] گوش و آنچه می شنود، چشم و آنچه می بیند و دل و آنچه در آن دل تأثیر می گذارد و نقش می بندد اینها همه مورد

سؤال الهی قرار خواهد گرفت. ۱۷

۴. مورد دیگر از کاربرد آیات اعتقادی در نگاه معصومان(ع) تبیین حکم فقهی ارث توسط امام صادق(ع) است. خداوند در سوره مؤمنون آیات ۱۶-۱۲ پس از یاد اوصاف مؤمنان راستین و پاداش

عظیمی که در انتظار ایشان در آخرت است، راههای اساسی تحصیل ایمان و معرفت را به بشر نشان می دهد. نخست او را به کاوش در اسرار درون و سیر انفسی دعوت می کند، سپس تفکر در عالم برون و موجودات شگرف آن و سیر عالم آفاق را به او یادآور شده است. این پیام معرفتی با تذکر انسان به مراحل خلقت از بی ارزش ترین اشیاء شروع شده و ضمن تصویر مراحل ششگانه فرایند شگفت سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون جنین یکی پس از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر، مورد اشاره قرار گرفته است که حلقه پایانی آن را پیچیده ترین و شگفت ترین مراحل آفرینش انسان، یعنی خلقت روح به خود اختصاص داده است. تصویر مراحل ششگانه خلقت از نطفه تا تکوین جنین پیامی است قرآنی که مبنای استدلال امام صادق(ع) در تبیین حکم فقهی ارث قرار گرفته است.

ابن ابی عمیر به چند طریق از امام صادق(ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: سهام ارث به شش سهم تقسیم می شود.

به آن حضرت عرض شد: چرا به شش سهم تقسیم می شود؟

امام(ع) فرمود؛ زیرا که انسان از شش چیز آفریده شده است خدا در آیات قرآن می فرماید: (ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین. ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین. ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظما فکسونا العظام لحما...) ۱۸

مؤمنون ۱۲-۱۶

ما انسان را از عصاره ای از گل آفریده سپس آن را نطفه ای در رحم قرار دادیم سپس نطفه را به صورت علقه و علقه را به صورت مضغه و مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم و برآن استخوانها گوشت رویاندیم.

آنچه در مراحل یادشده آفرینش انسان به عنوان فرازی ویژه مطرح است وحتی در مقام تعبیر نیز الفاظ بخصوصی درآیه شریفه برای آن به کار رفته است، مرحله ای است که قرآن از آن سربسته یاد کرده و تنها یادآور این نکته می شود که ما به جنین انسان آفرینشی نوین بخشیدیم که شایان تحسین و تمجید است. بعید نمی نماید که مرحله ای چنین با اهمیت و سرشار از برکات، همان مرحله ورود جنین در مرحله حیات انسانی باشد که حسّ و حرکت در جنین راه یافته و بنابر روایات، مرحله دمیدن روح در کالبد است. در این مرتبه است که انسان با جهشی بزرگ از مرتبه زندگی نباتی و گیاهی گام به جهان حیات حیوانی و نیز انسانی می گذارد. مرحله ای که بسیار با مراحل پیشین متفاوت بوده و اساس امتیاز و برتری انسان در مجموعه هستی است، به گونه ای که شایستگی خلافت الهی را یافته و توان تحمل بار امانت الهی را می یابد. بر همین اساس در روایات نسبت به تعیین مقدار دیه جنین در مراحل گوناگون چنین وارد شده است:

در کتاب دعائم الاسلام از امام علی، امام باقر و امام صادق(ع) روایت شده است که فرمودند:

جنین پنج جزء دارد(پنج مرحله تکوّن)و در هر بخش دیه ای مخصوص دارد: نطفه بیست دینار، مضغه شصت دینار، مرحله استخوان بندی هشتاد دینار و هنگامی که گوشت بر استخوان روییده

شود و خلقت جنین کامل شود صد دینار واگر روح در جنین دمیده شده باشد دیه کامل به آن تعلق می گیرد و خدا در قرآن می فرماید:
(ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفه في قرار مكين... ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين) ۱۹

* بهره وری از پیام آیات اخلاقی در زمینه تکالیف فقهی
اخلاق طرح اساس شخصیت انسان و بحث اخلاقی بحث درباره ارزشهای انسانی، یعنی چگونه زیستن و چگونه رفتار کردن است از همین روی، فقه و اخلاق در فرازهای بسیاری با یکدیگر پیوند داشته و هدفی مشترک را دنبال می کنند. فقه از تشخیص وظیفه و تعیین حدود و حقوق افراد بحث می کند و اخلاق ارزشهای انسانی و فضایل روحی را به بحث می گذارد و چنانچه اخلاق یعنی اصلاح و تهذیب نفس پشتوانه آداب فقهی قرار گیرد، بایستگی را به ارمغان خواهد آورد. چه بسا عملی بر اساس مصالح اجتماعی و یا نیازهای فردی محکوم به اباحه و صحت باشد، اما از دیدگاه اخلاقی پیامدهای ناگوار و غیرقابل قبول داشته باشد و این پیوند و پشتوانگی در آن بخش از فقه که جنبه عبادی دارد، بیشتر رخ می نماید و شاید بر همین اساس است که در بسیاری از موارد استنادات فقهی معصومان(ع) آیات و دستورهای اخلاقی معیار و ملاک قرار گرفته است و به عنوان رهنمودی در گسترش دیدگاه فقهی آیات قرآن فرا روی ما قرار دارد.

۱. نخستین مورد از این دسته، آیاتی است که با یادآوری معاد و احوال آن، دربردارنده حکم فقهی زکات در نگاه امام صادق(ع) است. از باب مقدمه باید دانست جهان صحنه آزمایش انسان است که ناگزیر باید خود را درمقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار آماده سازد و در دل آزمونها بر اساس حقیقت راه پیماید. بخشی از آزمونهای زندگی انسان متوجه اموال و توانمندیهای مالی اوست که پیوندی عمیق با روح و جان وی دارد. اگر انسان حقوق مالی خویش را در جهت بهره های اجتماعی و عمومی نپردازد و تنها در مسیر هوسهای فردی بر روی هم انباشته سازد، سرانجام روزی در قیامت و براساس قانون تجسم اعمال با واقعیت این طمع ورزی و مال اندوزی روبه رو گشته و سنگینی مسؤولیت و عذاب آن را در دوش خویش احساس خواهد کرد. خداوند در آیات ۱۸۰ و ۱۸۶ سوره آل عمران می فرماید:

(ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيراً لهم بل هو شرّ لهم سيّطوون ما بخلوا به يوم القيامة...)

آنها که بخل می ورزند و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده انفاق نمی کنند، گمان نکنند برای آنان خیر است، بلکه برای آنان شر است و به زودی در روز قیامت آنچه را درباره اش بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردن آنان افکنده می شود.

امام صادق(ع) مضامین اخلاقی و انذار گونه یاد شده را در جهت لزوم زکات و توجه دادن به اهمیت آن مورد استناد قرار داده است:

حریز از امام صادق(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

(صاحب اموال طلا و نقره که زکات اموال خویش را نپردازد، خداوند او را در روز قیامت در صحرایی متوقف ساخته و بر او ماری گزنده را مسلط خواهد ساخت که او را دنبال کند در حالی که آن فرد می‌گریزد پس چون راه فراری نجوید مار بر او مسلط گشته و دستش رانیش زند، سپس به صورت طوقی در گردن او درآید و بدین معنی اشاره دارد قول خداوند:

(سیطوقون مابلخوا به یوم القیامة) و نیز صاحب شتر و گاو و گوسفندی که زکات اموال خویش را نپردازد خداوند او را در قیامت در صحرایی محبوس می‌سازد، به گونه‌ای که حیوانات او را لگدکوب کنند و نیش زندگان او را خواهند گزید و هر صاحب محصول خرما و انگور که زکات اموال خویش را نپردازد خدا در قیامت او را در اعماق زمین به زنجیر خواهد کشید تا رستاخیز برپا شود.) ۲۰

در حدیثی دیگر امام رضا(ع) در پاسخ محمد بن سنان مرقوم فرمود:

(فلسفه زکات اموال به خاطر قوت و غذای فقیران و محدود ساختن اموال ثروتمندان است؛ زیرا که خداوند به بندگان توانمندش تکلیف کرده است که به مبتلایان و درماندگان یاری برسانند همچنان که در قرآن می‌فرماید:

(لتبلون فی اموالکم و انفسکم) آل عمران / ۱۸۶

آزمون مورد اشاره در این آیه در اموال به پرداخت زکات آن خواهد بود و در جانها به وادار کردن آن به صبر و استقامت.) ۲۱

۲. دومین مورد را به بررسی آیات نازل شده در رابطه با نتایج اعمال اختصاص می‌دهیم. در اندیشه اخلاقی اسلام آثار اعمال نیک و یا بد انسان تنها متوجه به خود اوست و هیچ‌گاه گناهکاری بار گناه کاری را به دوش نمی‌کشد. حقیقت یادشده از یک سو در ارتباط با عدل الهی معنی می‌یابد و پاداش و کیفر نظام جزا را قانونمند و می‌گرداند و از سوی دیگر اشارتی دارد به دشواری و دهشت روز جزا تا بدان حدّ که هیچ انسانی حتّی در اوج علاقه، حاضر به تحمل بارگناه دیگری نخواهد بود. بی‌تردید توجه به این حقیقت تأثیر مستقیم و بسزایی در اصلاح رفتارهای اخلاقی و رفع بهانه جویبها و سست انگاریها خواهد داشت و این نکته را به انسان یادآور می‌شود که حساب و جزای الهی نسبت به جامعه‌ها و امتها به گونه‌ای یکپارچه و مجموعی نیست و هر فرد در حوزه رفتارهای فردی خویش مورد حسابرسی قرار خواهد گرفت و نتایج نیک و بد و پاداش و عقاب اعمال تنها متوجه خود او خواهد بود. مضمون اخلاقی یادشده، مبنای استدلال علی(ع) در ارتباط با حدّ زن باردار زناکار قرار گرفته است:

علی(ع) در موردی که زن باردار زناکاری را نزد عمر آورده بودند و وی حکم به رجم زناکار کرده بود، فرمود:

(درست است که تو بر خود این زن مسلط می‌باشی، لیکن راهی برای سلطه بر جنین وی نداری؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

(ولاتزر وازرة وزر اخری) عمر گفت مباد مشکلی که در آن علی نباشد. سپس راه چاره را از آن حضرت پرسش کرد:

حضرت فرمود: او را مراقبت کن تا کودکش را به دنیا آورد، چون کودک به دنیا آمد و او را تحت مراقبت سرپرستی قرار داد، حدّ را بر او جاری ساز. (۲۲)

۳. مورد دیگر از توجهات فقهی معصومان (ع) به آیات اخلاقی، استفاده حکم فقهی تعلیق در سوگند از آیات سوره کهف است. نکته ای که باید مدّ نظر قرار گیرد این که توجه انسان به حاکمیت اراده خدا بر هستی و بازگشت تمامی امور به ذات حقّ، امری است سرنوشت ساز که اندیشه و رفتار انسان را همواره به یاد خدا و متوجه به وی می گرداند و این در حقیقت همان توحید افعالی است که در عین وجود اختیار و آزادی اراده انسان، وجود هر چیز و هر کار را بسته به مشیّت خدا و پرتوی از آن می داند. نمود عینی این اعتقاد و باور درونی در کلام و سخن انسان، تعلیق امور به مشیّت الهی که علاوه بر نوعی ادب در پیشگاه او، پیامدار اوج تعبّد و توکل آدمی است؛ از این روی، خداوند در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف این رهنمود اخلاقی را به انسان یادآور شده می فرماید:

(ولاتقولن لشیء ائی فاعل ذلک غداً الا ان یشاء الله واذکر ربّک اذا نسیت و قل عسی ان یمهدین ربّی لاقرب من هذا رشداً)

هرگز نگو من کاری را انجام می دهم، مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموشی کردی پروردگارت را بخاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند. پیام یاد شده همراه با یادآوری نقش اراده الهی در امور، به انسان نیرو و قدرتی می بخشد که در اوج ناتوانیها، خود را متکی به منبعی قدرتمند دیده و با آرامش و صبر و استقامت همراه شود. از همین روی، ائمه (ع) در باب احکام سوگند با تمسک به آیات بالا احکامی را یادآور شده اند:

حمزه بن حمران می گوید از امام صادق (ع) راجع به این آیه سؤال کردم:

(واذکر ربّک اذا نسیت...) امام (ع) فرمود در مورد سوگند است زمانی که می گویی به خدا سوگند چنین و چنین نخواهم کرد، هرگاه به خاطر آوردی که ان شاء الله نگفته ای آن را بر زبان بیاور. (۲۳) از امام صادق (ع) در رابطه با این آیه چنین روایت شده است:

(واذکر ربّک اذا نسیت) امام (ع) فرمود: زمانی که انسان سوگند بخورد و فراموش کند که کلمه ان شاء الله را بر زبان بیاورد، هرگاه یادآور شد این کلمه را بگوید. (۲۴) امام صادق (ع) فرمود علی (ع) چنین فرمود:

(استثناء [ان شاء الله] در سوگند، هرگاه که انسان به یاد آورد، روا خواهد بود هر چند پس از چهل روز. سپس حضرتش این آیه را تلاوت کرد: (واذکر ربّک اذا نسیت). (۲۵)

* تاریخ در قرآن، بستر استنباطات فقهی

تاریخ در یک نگاه علم به وقایع، حوادث، اوضاع و احوال انسانها در گذشته و نیز آگاهی از قواعد و سنن حاکم بر زندگی پیشینیان است که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می آید. و درنگاهی دیگر بررسی تاریخی آشنایی با تحولات و تطورات جوامع از مرحله ای به مرحله دیگر و شناخت قوانین حاکم بر این تحولات است. تاریخ در این معنی علم تکامل جامعه ها در مراحل و دوره های گوناگون است. هر چند موضوع بررسی تاریخی حوادث و وقایعی است که به

گذشته تعلق دارد؛ اما اصول و قواعدی که از آن استفاده می شود، اختصاص به گذشته ندارد و شایستگی گسترده به حال و آینده در جهت ترسیم شیوه رفتاری فردی و اجتماعی انسانها را دارد. در هر صورت، تاریخ سودمند حرکت آفرین و جهت بخش و پیامدار رفتار بایسته انسانی در هر عصر و زمان است؛ زیرا آدمی تحت تأثیر رفتار و تصمیمات و خلق و خوی مردم همزمان خود واقع می گردد و به همان گونه که از زندگی عینی مردم هم عصرش درس می آموزد و عبرت می گیرد، از سرگذشت پیشینیان نیز بهره گرفته و رفتار شایسته را می آموزد. از همین رو قرآن کریم نکات سودمندی از زندگی انسانهای اسوه را مطرح ساخته و ایشان را به عنوان الگوی رفتاری انسان معرفی می کند. از این روی، فرازهای تاریخی قرآن در عین طرح وقایع و رخدادها، شخصیتها، اقوام و ملل پیشین می تواند زمینه ای مناسب در جهت بهره های تکلیفی و رفتاری که وظایف دینی انسان را مشخص می گرداند باشد و برترین دلیل در این جهت رهنمودهای صریح مفسران راستین قرآن در تمسک به تاریخ در برداشتهای فقهی است. به نمونه هایی در این رابطه توجه کنید:

۱. ماجرای تاریخی یوسف (ع) یکی از فرازهای لطیف و عبرت آموز قرآن در سرگذشت انبیاست که می تواند درس آموز اخلاق و معنویت و نیز تفقه و وظیفه دانی باشد. بخشی از این داستان گسترده و پرحادثه اختصاص به پذیرش منصب و ولایت حاکم جور از سوی یوسف (ع) دارد که بنا به درخواست آن حضرت صورت پذیرفت. این پرسش به طور جدی در رابطه با درخواست یوسف (ع) مطرح است که چگونه این پیامبر بزرگ خزانه داری طاغوتی از طاغوتهای زمان را پذیرفت و با او همکاری کرد؟ قرآن در پاسخ به این پرسش اساسی با ذکر دو وصف از اوصاف او، یعنی حفیظ و علیم، هدف مقدس آن حضرت را در حفظ اموال برای بهره وری مردم و پاس حقوق محرومان تبیین می کند. در فقه اسلامی نیز نسبت به قبول ولایت از طرف حاکم جور این مسأله مطرح است که آیا قبول منصب و مقام از سوی ظالمان همیشه حرام است و آیا ممکن است این مسأله متعلق حکمی الزامی قرار گیرد؟ به هر صورت آنچه مسلم است پذیرش و یا ردّ چنین اموری تابع مصالح و مرجحات و محاسبه سود و زیان آن از نظر دینی و اجتماعی است.

رئان بن صلت می گوید: بر امام رضا (ع) وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا مردمان می گویند که شما با وجود اظهار زهد و بی نیازی به دنیا چگونه ولایتعهدی را پذیرفته ای؟ امام (ع) فرمود:

(خدا می داند که من نسبت بدین امر کراهت داشتم لیکن چون میان قبول ولایتعهدی و کشته شدن مخیر شدم قبول ولایتعهدی را انتخاب کردم. وای بر این مردمان آیا نمی دانند که یوسف پیامبر چون ضرورت او را وادار به عهده داری و سرپرستی خزائن عزیز مصر نمود به او گفت: (اجعلنی علی خزائن الأرض آتی حفیظ امین) مرا به سرپرستی خزائن سرزمین مصر بگمار زیرا که نگاهدارنده ای آگاه و مطمئنم. همان گونه ضرورت من را به پذیرش ولایتعهدی با وجود اکراه وادار نمود زیرا که در معرض هلاکت قرار گرفتم و افزون بر آن حضور من در این منصب به مانند کسی است که به هیچ وجه عهده دار آن نیست پس باید به سوی خدا شکوه برد و از او یاری جست.) ۲۶

توجه بدین نکته لازم است که در فقه اسلامی مسأله یادشده یعنی پذیرش مسؤولیت از سوی حاکمان جور از اموری است که مرز حلال و حرام آن بسیار به یکدیگر نزدیک بوده و نیازمند دقت و کارشناسی دقیق و تعیین حدود مجاز آن از سوی کارشناسان واقعی دین و آگاهان به حدود و مرزهای تفکر دینی است؛ از همین روی، ائمه (ع) در عین تجویز مسأله یادشده به هنگام ضرورت و نیاز بر اساس شواهد تاریخی موجود در قرآن و از جمله ماجرای یوسف (ع) و پذیرش ولایت از سوی حاکم مصر، در برخی مواد با استناد به دیگر فرازهای تاریخی و سرگذشت امتهای پیشین مؤمنان را در محدوده تکلیف راهنمایی کرده و از خطا و لغزش باز می داشته اند، از جمله:

مسعدۀ بن صدقه روایت کرده که مردی از امام صادق راجع به گروهی از شیعیان که در دستگاه پادشاهان وارد می شوند و برای ایشان کار می کنند و با آنان دوستی می ورزند سؤال کرد، امام (ع) فرمود:

(ایشان از شیعیان نیستند، بلکه از همان گروه ظالمان هستند سپس امام (ع) این آیه را تلاوت فرمود:

(لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم...) مائده / ۷۸

آنان که از بنی اسرائیل کافر شدن بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند.

امام (ع) فرمود نفرین به خوک شدن در سخن داود (ع) و بوزینه شدن در کلام عیسی بن مریم (ع) بود

(کانوا لایتناھون عن منکر فعلوه لبئس ماکانوا یفعلون)

آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند.

سپس امام (ع) فرمود:

آنان گوشت خوک می خوردند و شراب می نوشیدند و در حیض با زنان در می آمیختند.

سپس امام (ع) بر آن مؤمنان دوستدار کافران احتجاج کرده فرمود:

(تری کثیراً منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم... ولکن کثیراً منهم فاسقون)

مائده / ۸۱

بسیاری از آنان را می بینی که کافران را دوست دارند چه بد اعمالی از پیش برای خود فرستادند که

نتیجه آن خشم خدا بود... و بسیاری از ایشان فاسقند.) ۲۷

در روایت یادشده امام (ع) با اشاره به سرنوشت شوم اهل کتاب و گرفتار آمدن ایشان به لعن و نفرین

انبیای عظام الهی به دلیل گناهکاری و تجاوز و نیز عمل نکردن به وظایف و مسؤولیتهای اجتماعی

خویش یعنی؛ بازداشتن گناهکاران از گناه و تشویق خطاکاران با سکوت و سازش مؤمنان را از

همراهی و دوستی با ظالمان و سکوت در برابر ظلم و گناه بر حذر داشته و سرگذشت عبرت آموز

اقوام پیشین در این زمینه را دلیلی بر لزوم رفتار بایسته مؤمنان برشمرده اند.

۲. دومین نمونه از برداشتهای فقهی معصومان (ع) از آیات تاریخی قرآن مربوط به مباحث تاریخی

سوره غافر است. خداوند در آیات ۸۵-۸۲ این سوره، کافران و معاندان لجوج و متکبر را به مطالعه در

تاریخ و عبرت آموختن از سرگذشت پیشینیان کفر پیشه دعوت می کند. مطالعه در آثار کاخهای

ویران شده شاهان و استخوانهای پوسیده در زیر خاک و ویرانه های شهرهای بلازده آنان که از نظر

شمار نفرات و شوکت از دیگران برتر بوده و با غرور، به سرکشی و ظلم مشغول بودند، لیکن به هنگام

طوفان عذاب و بلای الهی موفق به بهره بردن از نیروها و امکانات خویش نگشتند و تمام قدرت و شوکت ایشان در برهه ای کوتاه درهم کوبیده شد. اینان هرچند در ابتدا در برابر پیامبران و معجزات الهی مغرورانه برخورد کرده و روی برگرداندند، لیکن در پی مشاهده عذاب و شدت آن، که در جهت ریشه کن کردن و نابودی ایشان نازل شده بود، از کردار خود پشیمان شدند و خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و به درگاه حق روی آوردند و اعتراف به ستمکاری خویش کردند، لیکن پشیمانی به هنگام فرود آمدن عذاب حتمی، که درهای توبه بسته می شود و ایمان در آن لحظه ها از حوزه اختیار و انتخاب انسان در می گذرد و زاییده ترس و اضطراب خواهد بود، سودی به حال ایشان نداشته و مانع امواج بلاخیز طوفان عذاب الهی نمی شده است. از همین روی، ائمه (ع) با یادآوری سرگذشت کفرپیشگان امتهای پیشین و سنت الهی در رودررویی با چنین حالتی از خطاکاران به تبیین حکم فقهی موارد همانند در طول زمان و شرایط اجتماعی عصر خویش پرداخته اند.

جعفر بن رزق الله روایت کرده است:

(مردی نصرانی را که با زنی مسلمان زنا کرده بود نزد متوکل عباسی آوردند و او خواست که بر آن نصرانی حدّ جاری سازد. در این هنگام آن مرد اسلام آورد.

یحیی بن اکثم به خلیفه گفت: ایمان وی، شرک و گناهش را محو ساخت.

برخی دیگر گفتند سه حدّ بر او جاری خواهد شد و برخی دیگر به گونه ای اظهار نظر کردند.

متوکل دستور داد که به امام جواد (ع) نامه بنویسند و در مورد این مسأله سوال کنند.

امام جواد (ع) در پاسخ نوشت: تا حدّ مرگ زده می شود.

یحیی بن اکثم نظر امام (ع) را مردود دانست و فقیهان دیگر نیز همین نظر را برگزیدند؛ از این روی، از خلیفه خواستند که از امام نسبت به این حکم سوال کند؛ زیرا در قرآن و سنت چنین چیزی نیامده است خلیفه نیز ماجرا را برای امام (ع) نوشت حضرت در پاسخ نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم (فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا مشركين. فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التي قد خلت في عباده و خسرها لك الكافرون) غافر/ ۸۴ -

۸۵

هنگامی که کافران شدت عذاب ما را دیدند گفتند هم اکنون به خدا ایمان آوردیم و به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم اما هنگامی که عذاب را مشاهده کردند، ایمان آنان به حالشان سودی نداشت. این سنت الهی در مورد بندگان پیشین اوست و کافران در آن هنگام زیانکارند. (۲۸)

۳. سومین نمونه، استناد فقهی امام صادق (ع) به سرگذشت ایوب پیامبر در تبیین حدّ زناکار است.

یکی از پیامبران الهی که زندگی پرماجرای او الگوی صبر و مقاومت برای همگان و درس آموز پایداری در برابر مشکلات و مصائب زندگی است، ایوب پیامبر است که در قرآن سرگذشت او برای مسلمانان در چندین مرحله بازگو گردیده تا در اوج ناامیدیها و گرفتاریها به رحمت و لطف الهی امیدوار بوده و تلاش نمایند. فرازی از ماجرای عبرت آموز زندگی ایوب اختصاص به سوگندی دارد که آن حضرت نسبت به همسر خود به جای آورده بود و برطبق مفاد سوگند، آن حضرت می بایست پس از بهبودی یکصد تازیانه به همسرش بزند. هرچند ادای این سوگند براساس تخلفی بوده است

که از او مشاهده کرده بود، لیکن پس از بهبودی و بازیافت سلامت خویش تخلف او را بخشید و تنها مشکل، سوگندی بود که به جای آورده بود. آن حضرت از خدا راهنمایی جست که قرآن در آیه ۴۴ سوره (ص) رهنمود الهی به وی را چنین یادآور شده است:

(وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنت انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب)

ای ایوب! بسته ای از ساقه های گندم را برگیر و به همسرت بزن و سوگند خویش را مشکن. ما او را شکیباً یافتیم چه بنده خوبی بود که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود.

بدین ترتیب ایوب(ع) در پرتو رهنمود الهی به سوگند خویش عمل کرد و درعین حال همسرش را که شایسته و مستحق عفو بود، از کیفر و تنبیه رها نمود. این رخداد تاریخی در برداشتهای فقهی معصوم(ع) مورد توجه قرار گرفته و در مورد اجرای حدود اسلامی نسبت به بیماران خطاکار بدان اشارت شده است:

ییحیی بن عباد مکی می گوید: سفیان ثوری به من گفت: من تو را به امام صادق(ع) نزدیک می بینم. از این روی، از آن حضرت راجع به مردی که زنا کرده و مریض است و در صورت اجرای حدّ بر وی خواهد مرد، سوال کن.

ییحیی بن عباد می گوید: به امام(ع) مسأله را گفتم.

امام فرمود آیا این سوال را از جانب خود می پرسی یا کسی به تو گفته چنین پرسش بکنی؟ پاسخ دادم سفیان ثوری درخواست کرده این مسأله را از شما سؤال کنم.

امام(ع) فرمود: مردی مریضی را که مرض استسقاء داشت و رگهای پاهایش متورم و آشکار بود و با زنی مریض زنا کرده بود، نزد پیامبر خدا آوردند آن حضرت دستور داد دسته ای از شاخه های خرما را آوردند و با آنها یک ضربه به مرد و یک ضربه به زن زد و سپس آن دو را آزاد کرد، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

(وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به و لا تحنث)

بسته ای از ساقه های گندم برگیر و به همسرت بزن و سوگند خود را مشکن. ۲۹)

۴. نمونه ای دیگر از برداشت فقهی از آیات تاریخی استدلال امام صادق(ع) به سرگذشت اصحاب رسّ در تبیین حدّ سحر است. از باب مقدمه باید دانست که یکی از اقوام کفرپیشه و معاند که در نتیجه انکار حقّ و ستیز با پیام انبیا به عذاب الهی گرفتار آمده اند (اصحاب رس) هستند. اندیشه وران در مورد این قوم به اختلاف دچار گشته اند. بسیاری عقیده دارند که آنان طائفه ای بوده اند که در سرزمین(یمامه) می زیسته اند و پیامبری به نام حنظله داشته اند که در نتیجه تکذیب و قتل او به عذاب الهی دچار گشته اند. گروهی دیگر ایشان را قوم شعیب و برخی دیگر نیز آنان را از بقایای قوم ثمود می دانند.

به هر صورت، قرآن سرگذشت عبرت آموز این قوم را در جهت درس آموزی انسانها و فاصله گرفتن از خطاکاری و گناه در برخی آیات ذکر کرده است. همین طور در برخی روایات اعمال تباه و سیاهکاری این قوم مورد استناد ائمه(ع) در تعیین احکام فقهی قرار گرفته است.

از امام صادق(ع) روایت شده است:

عده ای از زنان برآن حضرت وارد شدند وزنی از ایشان درمورد(سحق) سؤال کرد.

امام(ع)فرمود: حدّ سحق حدّ زناست.

آن زن پرسید: خداوند این حکم را در قرآن بیان نداشته است.

امام فرمود: چرا.

پرسید در چه جای قرآن؟

امام(ع)فرمود:(هنّ اصحاب الرّسّ). ۳۰

هم چنین می توان از استناد امام به سرگذشت ابراهیم و یوسف یادکرد که در سوره های صافات و یوسف مورد اشاره قرار گرفته است. اما پیش از آن باید دانست که تقیه یکی از برنامه های اسلامی و روشی منطقی و عقلانی در مبارزه با دشمنان برای حفظ نیروهای مؤمن انقلابی است. این ابزار به گونه های گوناگونی در جهت دستیابی به هدفهای دینی مورد استفاده قرار می گیرد.

گاه انسان موظف است تا برای به دست آوردن دوستی دیگران عقیده خود را پنهان بدارد تا بتواند نظر ایشان را در جهت همکاری در هدفهای مشترک جلب کند و گاهی برای رسیدن به هدف باید اسرار و امور کتمان و ازبرملاشدن آن جلوگیری شود و در برخی موارد تقیه ای برای بیان حکمی از احکام به کار می رود و به گونه ای مرحله ای، حکم مسأله تبیین می گردد، همان گونه که درمورد تحریم خمر و یا ربا می توان چنین نظری داد. ائمه(ع) در رابطه با این امر مهم و حسّاس دینی به فرازهایی از تاریخ انبیاء(ع) تمسک جسته اند که پیامدار موارد وجوب و جواز استفاده از این ابزار در جهت اهداف الهی است:

(عن ابي بصير قال ابوعبداللّه(ع) التقيّة من دين الله، قلت من دين الله؟ قال اي والله من دين الله و لقد قال يوسف: ايتها العير انكم لسارقون(يوسف / ۷۰) والله ماكانوا سرقوا شيئاً و لقد قال ابراهيم: اني سقيم (صافات / ۸۹) والله ماكان سقيماً. ۳۱

ابوبصير می گوید امام صادق(ع)فرمود: تقیه از دين الهی است .

من به آن حضرت گفتم: تقیه جزئی از دين است؟

امام فرمود: آری به خدا سوگند ازدين خداست يوسف(ع)فرمود: ای کاروانیان شما سارق هستید. به خدا سوگند که ایشان هیچ چیزی ندزدیده بودند و نیز ابراهیم(ع)فرمود: همانا من مريض هستم. به خدا سوگند که او مريض نبود.

* راهبردهای فقهی قرآن

با توجه به آنچه یاد شد و نیز در نظر داشتن این حقیقت که ائمه(ع)بیش از آن که قرآن را برای ما تفسیر کرده باشند، کلید تفسیر را در اختیار ما نهاده و راه و روش آن را به ما آموزش داده اند، می توان ادعا کرد که تمامی آیات قرآن آیات الاحکامند و فقیه می تواند در مسیر استنباط و فقهت بدانها استناد جوید. با این نگاه مجموع قرآن فقه است و راهنمای فردی و اجتماعی در ابعاد گوناگون زندگی، آیاتی که در رابطه با جنگ، صلح، سیاست، تاریخ قصص انبیا وحتی امور روزمره و عادی

زندگی نازل شده و می تواند پیامدار رفتار و عمل بایسته باشد. درحقیقت با چنین نگرشی باید پرسید کدامین آیات قرآن مربوط به فقه نیستند.

نگارنده این سطور به هیچ روی در صدد اندک شماری اهمیت و والایی فقه سترگ اسلام نیست، فقهی که همواره از نظر عمق وابعاد و تأثیرگذاری بر نظامهای حقوقی دیگر در قلمرو حقوق شناسی و فقه و حقوق تطبیقی مایه افتخار بوده است، بلکه سخن در محدودیت درک و برداشت برخی از فقه دانان و نوع نگرش ایشان به اصلی ترین منبع فهم فقهی یعنی قرآن است. سخن در این است که فقهی با چنین قوت و غنا و دلایلیها و مبانی استوار می تواند در دست فقیهانی عالم و آگاه از کلیت اسلام و قرآن و نیز زمان شناس و صاحب دید به اقیانوسی ژرف تر و موج خیزتر از آنچه هست بدل گردد و به تمامی نیازهای انسانی در قلمرو تحولات حیاتش پاسخی بایسته و در خور بدهد و این همه حاصل نمی آید، مگر با درنگ و نگاهی دوباره به تمامی آیات قرآن و نگرشی نو به مباحث اخلاقی، عقیدتی، تاریخ و... آن.

بخش پایانی این نوشتار را به یادآوری نمونه هایی چند که برخاسته از این اندیشه و نگرشی چنین است اختصاص می دهیم و سخت براین باوریم که گشوده شدن این باب پربرکت و مایه خیز در گرو همت اندیشه وران فقه دان و قرآن پژوهی است که از محدوده تقلید و عادت پا را فراتر نهاده و به وادی ابتکار و نوآوری شرع پسند قدم نهاده باشند.

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ) ابراهیم / ۲۷

خداوند کسانی را که ایمان آورند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می دارد هم در این جهان و هم در سرای دیگر.

۱. کمک بر انجام گناه

در فقه اسلامی فصلی مهم درباره (اعانت بر اثم) وجود دارد که افزون بر بررسی حکم مخصوص به این مسأله در جای خود به دلیل استفاده های فقهی و حقوقی که از این قانون در بسیاری موارد می شود در دیگر بابهای فقهی نیز مورد بحث میان فقها قرار گرفته است. تبیین حکم این مسأله تأثیر مستقیمی در سرنوشت برخی پیمانها و دادوستدها و نیز پاره ای از قراردادهای تجاری که به نوعی می تواند عنوان کمک در جرم و گناه را داشته باشد، خواهد گذارد. از همین روی، فقها فصل بخصوصی را به این مسأله اختصاص داده و نتیجه فقهی آن را در مواردی چون فروش چیزهای حلال به کسانی که آن را تبدیل به حرام می کنند، مانند فروش انگور به کسی که آن را به شراب تبدیل می کند یا چوب و آهن به افراد و مؤسساتی که از آن صلیب و بت می سازند و نیز فروش اسلحه و ابزار جنگی به دشمنان دین و قبول منصب و ولایت از طرف حاکم جور و سرانجام اجاره دادن منزل، محل کار و ماشین جهت دادوستدهای نامشروع، مورد استفاده قرار می دهند.

مراجعه به متون و مدارک فقهی این نکته را به خوبی روشن می سازد که مهم ترین دلیل ومدرک در رابطه با حرام بودن کمک بر گناه و نیز موارد یادشده، روایات واحادیثی است که در این مورد وجود

دارد. ۳۲ برای مثال درزمینه فروش انگور به افراد یا مؤسساتی که آن را تبدیل به شراب می کنند یا فروش چوب و دیگر مواد به کسانی که از آن بت و صلیب می سازند چنین وارد شده است: (عن عمرو بن حرث قال سألت أبا عبد الله (ع) عن التوت أبيعته للصليب والصنم قال لا) عمرو بن حرث می گوید: از امام صادق (ع) در مورد چوب درخت توت سوال کردم که آیا می توانم آن را بفروشم در حالی که از آن بت و صلیب خواهند ساخت؟ امام (ع) فرمود: خیر و نیز در ارتباط با اجاره منزل و محل کسب و کار برای امر حرام امام (ع) چنین فرموده است: (عن عبد المؤمن عن صابر قال سألت أبا عبد الله (ع) عن الرجل يؤجر بيته فيباع فيه الخمر قال حرام أجرة) ۳۳

صابر روایت می کند که از امام صادق (ع) در مورد مردی که خانه اش را اجاره می دهد و در آن خانه خمر خرید و فروش می شود سؤال کردم، امام (ع) فرمود: پولی که بابت این اجاره می گیرد حرام است.

همین طور نسبت به فروش سلاح و افزار و آلات جنگی به دشمنان دین ائمه (ع) فرموده اند: (عن جعفر بن محمد عن آبائه في وصية النبي (ص) لعلی (ع) قال يا علی كفر بالله العظيم من هذه الامة عشرة الى أن قال: وبائع السلاح من اهل الحرب) ۳۴

امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش نقل فرموده است که در وصیت پیامبر (ص) به علی (ع) چنین آمده است: ای علی ده گروه از این امت به خدا کافر شدند... یکی از ده گروه فروشنده اسلحه به کافران حربی است.

بنابراین، اگر کسی در سند و یا دلالت روایات یادشده خدشه کند و یا در مقام تعارض این دسته از روایات با روایاتی که حکم جواز را نسبت به موارد یادشده بیان می دارد. .

روایات دسته دوم را، به دلیل موافقت با عمومات حلال بودن پیمانها و دادوستدها و لزوم آن در قرآن مجید، برگزیند، در عمل، دلیل و مدرکی معتبر بر حرام بودن موارد یادشده وجود نخواهد داشت و شاید به همین خاطر بوده است. که برخی فقهاء بر طبق اصول و قواعد حکم جواز و حلیت را در مواردی چون فروش انگور به افراد و یا مؤسساتی که از آن شراب می سازند، بیان داشته اند. ۳۷ و چه بسا به دلیل همین ضعف سند و یا دلالت و نیز تعارضی که در زمینه روایات یادشده وجود داشته است، نوعاً فقهاء در بابهای یادشده مسأله کمک بر گناه را مطرح کرده و از باب حرام بودن آن هر نوع معامله و عقدی را که به نوعی در مسیر کمک به گناه تلقی شود حرام دانسته اند، همچون فروش چوب و آهن جهت ساخت صلیب و بت و یا فروش آلات لهو و لعب و غنا و نیز فروش انگور و آب انگور جهت ساختن شراب و در کتابهای فقهی بابی را تحت همین عنوان: (اعانت بر اثم) طرح کرده اند. دلیلی را که فقهاء برای حرام بودن این امر، علاوه بر حکم مستقل عقل بر حرام بودن آن و همین طور روایات بسیاری که در باب همکاری با ظالمان وارد شده است، مطرح ساخته اند سومین آیه از سوره مائده است:

(ياايها الذين آمنوا لاتحلوا شعائرالله ولاالشهر الحرام... وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم و العدوان واتقوا الله ان الله شديد العقاب)

ای مؤمنان! شعائر و حدود الهی را حلال نشمارید و نیز ماه حرام را... و همواره در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید. تقوا پیشه کنید که مجازات خدا شدید است.

آنچه در این آیه در زمینه تعاون آمده، اصلی کلی در منطق دینی است که گستره آن شامل تمامی مسائل اجتماعی حقوقی، اخلاقی و سیاسی می شود و بر طبق آن مسلمانان وظیفه دارند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند، ولی همکاری در هدفهای باطل و اعمال نادرست و ستمکاری به هر صورت حرام و ممنوع است. ظاهر آیه یاد شده حرمت کمک بر گناه و دشمنی را به طور مطلق و در هر شکلی مطرح می سازد، لیکن با اندک درنگی در مفاد کریمه و نیز الفاظ موجود در آن، به خوبی روشن می شود آنچه در این آیه مورد نهی و مذمت قرار گرفته و حرام شمرده شده است، تعاون بر گناه است که عبارت است از اجتماع و گردهم آمدن افرادی برای ایجاد و پی ریزی امری ناپسند و حرام که در اصطلاح صدور چنین عملی مستند به عملکرد تمامی آن افراد خواهد بود و همگان در این رابطه مسؤول و شریک شناخته خواهند شد. چنین حالتی، یعنی تعاون در گناه ارتباطی با معاونت و کمک بر گناه که در اصطلاح فقهی (اعانت بر اثم) نامیده می شود، نخواهد داشت؛ زیرا معنای اعانت، فراهم آوردن مقدمات و زمینه های عمل ناشایست برای فرد دیگری است که در نتیجه، گناه به طور مستقل از آن فرد صادر خواهد شد و در نظر عقل و عرف فرد معاون، مرتکب گناه و معصیت شمرده نمی شود هر چند در فراهم آوردن زمینه های خطا و گناه مورد سرزنش است. بنابراین نهی از تعاون و مشارکت در گناه، یا اعانت بر گناه نخواهد داشت و دلیلی بر آن نخواهد بود..

و شاید بدین خاطر بوده است که برخی از فقهای معاصر، در اساس نه اعانت بر اثم را حرام دانسته اند و نه فتوا به حرمت موارد یاد شده از باب اعانت بر اثم داده اند. ۳۸

با این وجود، بعید نیست با نگاهی دوباره به آیات کریمه قرآن و دقت و درنگی فزون تر در ابعاد گوناگون اخلاقی، معرفتی و تاریخی آن بتوان به حکم مسأله یاد شده و احکام بابهای یاد شده دست یافت و این مشکل فقهی را به مدد قرآن چاره کرد. خداوند در سوره قصص آیه ۱۷ از زبان موسی(ع) می فرماید:

موسی به درگاه الهی عرضه داشت:

(قال ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین)

پروردگارا به شکرانه نعمتی که به من دادی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

کریمه یاد شده اشاره به فرازی از سرگذشت پرحادثه موسی(ع) است، یعنی پوزش خواهی آن حضرت از درگاه الهی به دنبال قتل فردی از قبطیان و پشیمانی از این عمل:

(قال ربّ ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له أنّه هو الغفور الرحیم)

پروردگارا من بر خویش ستم کردم، پس مرا بیامرز خدا نیز او را بخشید؛ زیرا که او آمرزنده ای مهربان است.

برابر آنچه در مباحث اعتقادی مطرح است موسی(ع) در این رابطه گناهی مرتکب نشده بود و تنها ترک اولایی بوده که از آن حضرت سرزده و در پی آن از خدا تقاضای عفو کرده است و خدا نیز او را مشمول لطف و عنایت خویش قرار داد و بخشید. موسی نیز به شکرانه این نعمت و دیگر نعمتهایی که خداوند در طول زندگانی به وی عنایت فرموده بود، با خدا پیمان بست که هرگز از مجرمان و خطاکاران پشتیبانی نکرده و به یاری ایشان نشتابد.

بنابراین آیه یادشده می تواند دلیلی بر این مسأله باشد که مؤمن هیچ گاه به یاری و کمک خطاکار و جرم پیشه مبادرت نخواهد کرد و در راه خطاکاری و گناه یاور مجرمان نخواهد بود. البته باید توجه داشت برخی مفسران مراد از مجرم بودن را در این آیه کسی دانسته اند که غیر خودش را به جرم وادار سازد و یا همکاریش با وی کار او را به جرم و خطا بکشاند، همچون آن اسرائیلی که موسی(ع) را به خطا کشاند.

برخی دیگر مراد از مجرمان را فرعون و فرعونیان دانسته اند، لیکن با توجه به ابعاد تفسیری آیه شریفه و نیز شناختی که قرآن از شخصیت موسی(ع) حتی در همین آیات ارائه می دهد، این نکته به خوبی استفاده می شود که جمله (ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین) عهد و پیمانی است از سوی آن حضرت که هیچ مجرمی را در جرم و خطاکاریش کمک نکند و بدین وسیله، شکر نعمتهایی را که به وی ارزانی شده است، به جای آورده باشد و نیز فهمیده می شود مراد از مجرمان ، مانند فرعون و انسانهای تفرعن پیشه و خطاکار است، نه مانند آن اسرائیلی که از موسی(ع) طلب کمک کرده و آن حضرت به یاریش شتافته بود، تا آیه شریفه به موردی خاص و واقعه ای بخصوص اشارت داشته باشد، زیرا نه کمک و اعانت موسی(ع) به وی و نه سیلی زدنش به قبطی، گناه و جرم نبود، تا از آن توبه کند، چگونه ممکن است آن حضرت در این رابطه جرمی مرتکب شده باشد حال آن که قرآن تصریح می کند:

(آنه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً) مریم / ۵۱

در این قرآن موسی را یاد کن که پیامبری مخلص و رسولی و الامقام بود.

و شیطان راهی برای گمراه کردن مخلصان ندارد و نیز در آیات همین سوره در ترسیم شخصیت وجودی آن حضرت می فرماید:

(ولمّا بلغ اشدّه و استوی آتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین)

قصص / ۱۴

هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم.

او برخوردار از حکم و علمی بود که به واسطه آن در زمره نیکوکاران و متقیان قرار گرفته بود و چنین کسی هرگز عصبیت فامیلی و یا غضب بیجا او را گمراه نمی سازد و به یاری مجرم در جرم و خطاکاری وادار نمی سازد. بنابراین موسی(ع) در این عبارت پیمانی را با خدا یادآور می شود که مفاد آن ترک همکاری و معاونت با مجرمان و انسانهای گنهکار در ستمکاری و گناه است که می تواند راهگشای احکام بسیار فزون تر از بابهای یاد شده در فقه اسلامی باشد و مرزهای اعانت بر اثم و گناه

را تا مرزهای همکاری اندیشه ای و کمک به هدفهای سلطه و ستمکاری در بابهای گوناگون فقهی بگسترانند.

۲. قضاوت زن

از مسائل مورد بحث در بابهای فقهی، مسأله قضاوت برای زن و حکم آن است، آیا زن می تواند قاضی بشود یا نه؟

بنابر نظریه اتفافی میان فقیهان پیشین و پسین، زن نمی تواند منصب قضاوت را دارا باشد و به داوری میان مردمان بنشیند.

صاحب جواهر می نویسد:

(منصب قضا برای زن برقرار نمی شود هر چند که تمامی شرایط این امر را دارا باشد.) ۳۹

حضرت امام خمینی (ره) می نویسد:

(در قاضی، بلوغ، عقل، ایمان، عدالت مطلق و مرد بودن و طهارت مولد شرط است.)

بنابراین همان گونه که ذکر شد ظاهراً حکم این مسأله در بین فقهاء اتفافی است و اختلافی در آن وجود ندارد، لیکن سخن در دلایلی است که از سوی فقهاء در شرط یاد شده بدان استناد شده و یا ممکن است مورد استناد قرار گیرد. به طور معمول در این رابطه به برخی روایات نبوی استدلال می شود. و حکم مسأله از این احادیث استنباط می گردد احادیثی که بیشتر در صدد بیان ویژگیهای رهبری در اسلام و صلاحیت نداشتن زنان برای احراز این پست است و جامعه را از تن دادن به ولایت و رهبری زنان برحذر می دارند.

شاید مهم ترین این احادیث فرمایش پیامبر اکرم (ص) باشد که به دو بیان وارد شده است:

(لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة) ۴۱

هرگز امتی [مردمی] که سرپرستی ایشان را زن عهده دار شود رستگار نخواهند شد.

(لایفلح قوم ولیتهم امرأة) ۴۲

مردمی که تحت سرپرستی زنان باشند رستگار نخواهند شد.

احادیث یادشده به لحاظ سند بسیار ضعیف بوده و در منابع روایی معتبر شیعه نیز وارد نشده اند و تنها شیخ طوسی در کتاب (خلاف) برای نفی قضاوت زن آنها را نقل کرده و مورد استناد قرار داده است و دیگر علما این احادیث را از آن بزرگوار نقل کرده اند. از حیث دلالت نیز بدین لحاظ که ما در این مختصر در صدد نقد و بررسی روایات موجود در این مسأله نیستیم، تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که چه بسا مسأله رهبری و تأثیر سرنوشت ساز آن در حیات و صلاح جامعه از اهمیت و حساسیتی برخوردار باشد که تکفل آن تنها در حوزه صلاحیتهای مردان باشد که مجال گسترده تر برای بحث و بررسی را می طلبد. افزون بر روایات یادشده که در زمینه ولایت و رهبری زن وارد شده و علما در مسأله قضاوت زن نیز بدانها استناد جسته اند، روایاتی نیز در رابطه با صفات قاضی در منابع شیعی وارد شده است که در آنها به عدم شایستگی زنان برای احراز منصب قضا تصریح شده است.

راوی از امام صادق(ع) روایت می کند که آن حضرت از طریق پدران بزرگوارش نقل می کند که پیغمبر(ص) در وصیتش به علی(ع) فرمود:

(ای علی زن نمی تواند عهده دار منصب امامت جمعه شود.)

تا آن جا که فرمود:

(منصب قضاوت را نیز عهده دار نمی شود.) ۴۳

و نیز شیخ مفید در اختصاص این روایت را می آورد:

(ابن عباس از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که آن حضرت در پاسخ پرسش عبدالله بن سلام که

پرسید: مرا از خلقت آدم و حوا خبر ده که آیا آدم از حوا خلق شد یا حوا از آدم؟

فرمود: حوا از آدم خلق شد و اگر چنین بود که آدم از حوا خلق شده بود، طلاق می توانست به دست

زن باشد و مردان عهده دار آن نباشند.

سوال کرد: از تمام وجود آدم خلق شد، یا از بخشی از وجود او؟

پیغمبر فرمود: از بخشی و اگر حوا از تمام وجود آدم خلق شده بود، قضاوت در زنان همانند مردان

جایز بود.) ۴۴

و شاید مشهورترین روایات در این باب دو روایت مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابن خدیجه باشد

که به نوعی از هر کدام می توان اختصاص قضاوت به مردان را استفاده کرد:

(عن عمر بن حنظله قال سألت أبا عبد الله(ع) عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث

فتحاكما الى السلطان و الى القضاة أيجل ذلك؟ قال (ع) من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما

تحاكم الى الطاغوت و ما يحكم له يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً له، لانه أخذ بحكم الطاغوت و ما امر

الله ان يكفر به قال الله تعالى: (يريدون أن يتحاكموا الى الطاغوت و قدامروا أن يكفروا به) قلت

فكيف يصنعان؟ قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف

احكامنا فليرضوا به حكماً...) ۴۵

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق(ع) در مورد دو نفر از شیعیان که در مورد دین یا ارث نزاع می

کنند و به حاکم جور و قاضیان ایشان مراجعه می کنند سوال کردم که آیا این کار مجاز است؟

امام(ع) فرمود: هر کس به سوی ایشان در حق یا باطل داوری برد، همانا به سوی طاغوت داوری برده

است. و آنچه به نفع او حکم کند حرام است، اگر چه حقی باشد که برایش ثابت است؛ زیرا او آن حق

را به حکم طاغوت گرفته است و به حکم آن کسی که خدا فرمان داده به او کفر ورزید. خدا در قرآن

می فرماید: مردمان به نزد طاغوت داوری می برند و حال آن که بدیشان دستور داده شده به او کافر

شوند.

سوال کردم پس چه باید بکنند؟

امام فرمود: بنگرند و کسی را [مردی] از شما شیعیان باشد و روایت ما را بیان کند و حلال و حرام

ما بشناسد و به احکام دین آشنا باشد، بجویند و به حکم او راضی شوند.

ابو خدیجه می گوید: امام صادق(ع) مرا به سوی یاران و دوستانمان فرستاد و فرمود به ایشان بگو:

چون بین شما خصومت و اختلاف در امور واقع شد، هرگز داوری به نزد فاسقان و قضات جور نبرید،

بلکه مردی را میان خود حاکم قرار دهید که حلال و حرام ما را بشناسد. من او را به عنوان قاضی در میان شما قرار دادم) ۴۶

فقها با استناد به بیان امام(ع) و مذکر بودن ضمیر(منکم) در مقبوله و لفظ (رجلاً) در مشهوره، اختصاص منصب قضا را به مرد استفاده کرده اند. برخی نیز در نحوه استفاده از روایات یادشده اشکال کرده و اظهار داشته اند که بعید نیست الفاظ روایات از باب غلبه بوده باشد و برطبق عرف و عادت زمان به کار رفته باشد و مخصوصاً کلیت استدلال یادشده مبتنی بر پذیرش مفهوم لقب است که در جای خود رد شده است. بنابراین، آنچه به اختصار می توان ادعا کرد این که در مسأله قضاوت زن نوعاً فقهاء به روایاتی استدلال کرده اند که نبویه ومرسله است و به لحاظ سند از قوت چندانی برخوردار نیستند و در این رابطه چندان مراجعه ای به قرآن صورت نپذیرفته است، درحالی که شاید بتوان از آیاتی که در توصیف شخصیت زن در قرآن وارد شده است، حکم فقهی مسأله قضاوت زن را نیز استفاده کرد که ما به یک مورد از این گونه آیات اشاره می کنیم.

قرآن کریم در آیه ۱۸ سوره زخرف در ترسیم شخصیت روحی و روانی زن چنین می فرماید:

(أُو مِنْ يَنْشُو فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْر مَبِين)

آیا کسی که در لابه لای زینتها پرورش می یابد و به هنگام گفت و گو و کشمکش در بحث و مجادله نمی تواند مقصود خود را به خوبی اثبات کند، فرزند خدا می دانید و پسران را فرزند خود؟
کریمه دو صفت را یادآور شده است:

۱. علاقه شدید آنان به زیور و زینت و ۲. عدم توانایی و قدرت کافی بر اثبات مقصود و مراد خود، هنگام مخاصمه و بحث به دلیل حیا و شرم.

در حقیقت این آیه، بیوگرافی و شخصیت زن در جامعه را از بعد روانی و موضع اجتماعی نشان می دهد.

قرآن به دنبال چنین ترسیمی از شخصیت روانی زن می فرماید:

(وهو فی الخصام غیرمبین) چنین موجودی چون در برابر حوادث و معرکه ها قرار گیرد، نمی تواند در مقام ستیز برآمده و از حقوق خویش دفاع کند و قدرت بر ابراز آنچه در درون دارد نخواهد داشت. با یادآوری این نکته ما را بدین واقعیت راهنمون می گردد که شخصیتی که قادر بر دفاع از حقوق شخصی و فردی خویش و تحمل شداید و حوادث نیست، چگونه خواهد توانست در نزاعهایی که در برابرش عرضه می شود و بسیار پیچیده است و احتیاج به صبر و مقاومت و از همه مهم تر تعقل و اندیشه ای قوی و به دور از عواطف دارد، اسیر احساسات نشود و با قاطعیت و قوت و به دور از احساسات حکم براند و به داوری بنشیند.

علی(ع) به مالک اشتر هنگامی که او را به ولایت مصر گمارد، چنین فرمود:

(برای منصب قضا از میان مردمان بهترین رعایا را در نزد خودت برگزین، آن کسی را که برخوردارترین ایشان از علم و صبر و تقوا باشد که در شداید و مشکلات، به دشواری نیفتد و نزاعها او را از حقیقت دور نسازد و از استواری بازماند، ستمکاری و جور او را به افراط نکشاند و خود را به طمع نیندازد و از امور عجیب شگفت زده نشود و به کمترین اموری که می فهمد، اکتفا نکند و به

سراغ ادله محکم تر نرود، آن کسی که با احتیاط ترین فرد نزد شبهات باشد و همیشه به دنبال دلیل بوده و از جست و جوی دلایل به ستوه نیاید و در راه جستن حقیقت مسائل استوار باشد. حقیقت ادعای دو سوی نزاع را در یابد و هرگز منحرف و گرفتار امور ظاهری نگردد. (۴۷)

۳. تقلید از اعلم

مسأله تقلید از اعلم از جمله مباحث مهم فقهی است که مورد اختلاف آراء و تفاوت انظار فقها و اندیشه وران در طول تاریخ فقاقت و اجتهاد قرار گرفته است. هرچند که اصل مسأله تقلید و مراجعه به خبرگان و متخصصان فنون، امری روشن و بدیهی و مورد پذیرش عقلا و حتی تأیید فطرت درونی انسان است، لیکن از دیرباز سخن در لزوم رجوع به اعلم افراد و خبره ترین مجتهدان به درازا کشیده است و همچنان ناگفته های بسیار دارد. ما در این مجال، بی آن که بخواهیم پاسخ پرسشهای بسیاری را که در این رابطه مطرح است، بجوییم و در وادی معنای اعلمیت، نسبت و اطلاق در آن، حوزه مسائل فقهی مورد نیاز در تقلید از اعلم و یا امکان تحقق عینی اعلمیت با توجه به واقعیت مسأله تقلید و گستره نیازمندیها تکلیفی سخن برانیم، بیشتر در صدد طرح دلایل قائلین به لزوم تقلید از اعلم و جستارهایی قرآنی در این رابطه هستیم. نگاهی مختصر به آنچه به عنوان دلیل برای اثبات وجوب تقلید اعلم از سوی طرفداران این نظر اقامه شده است، نشان می دهد که معتقدان به این امر، حکم مسأله را در غیرقرآن جسته و به طور کلی راهی در آیات کریمه برای اثبات آن؛ از این روی، می بینم روایات و سیره عقلا بیشترین سهم را در طرح این مسأله داراست. روایات موجود در این رابطه بدین نکته تصریح دارند که به هنگام اختلاف در فتوا مراجعه به اعلم متعین است: عمر بن حنظله روایت می کند:

(از امام صادق(ع) سوال کردم که دو نفر از اصحاب ما که میانشان در مورد دین یا ارث اختلاف واقع می شود و داوری به نزد حاکم جور می برند چه باید بکنند... امام فرمود:

(هر کدام مردی از اصحاب ما را برگزینند که آن دو نظر نهایی در حق ایشان بدهند.

می گوید: سوال کردم: چنانچه هر دو از شما احادیث گوناگونی نقل کردند وظیفه چیست؟

امام فرمود: حکم واقعی آن حکمی است که عادل ترین و فقیه ترین و صادق ترین ایشان در حدیث

وبا تقوا ترین شان بیان دارد؛ لذا به حکم دیگری نباید توجهی شود. (۴۸)

بدین مضمون روایات دیگری نیز وارد شده است و نیز در بحار از امام صادق(ع) نقل شده که آن حضرت فرمود:

(من دعی الناس الی نفسه وفیهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضالّ) (۴۹)

هرکس مردم را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مردم فردی عالم تر و دانا تر از او هست، چنین کسی بدعت گذاری گمراه خواهد بود.

همانند روایات یادشده را علامه امینی در الغدیر به عنوان حدیث نبوی یاد کرده، می نویسد: پیامبر اکرم(ص) فرمود:

(من تقدّم علی قوم من المسلمین و هو یری انّ فیهم من هو أفضل منه فقد خان اللّٰه و رسوله
والمسلمین) ۵۰

کسی که رهبری گروهی را بر عهده گیرد درحالی که می داند درمیان مردم از او برتر وجود دارد، به خدا و پیامبر و مسلمانان خیانت ورزیده است.

مخفی نماند که احادیث یادشده به لحاظ سلسله سند و ارسال در آن ونیز از جهت دلالت کامل نبوده و به انحاء گوناگون از سوی قائلین به عدم وجوب تقلید به این دسته از روایات پاسخ داده شده است و شاید از همین روست که فقهاء براین باورند که بهترین دلیل در مسأله تقلید اعلم، سیره و بنای عقلاست، زیرا که تمامی اندیشه وران و عقلا به هنگام ناهمگونی و اختلاف نظرات عالم و اعلم به گفته اعلم و نظر وی تمسک جسته و بدان عمل می کنند، هرچند که باید بدین نکته نیز توجه داشت که این رجوع همیشگی و دائمی نیست، بلکه در امور سرنوشت ساز و مهم، عقلا خود را ملزم به چنین مراجعه ای می دانند و چون تمامی مسائل دینی مهم بوده و در سرنوشت دنیوی و اخروی انسان تأثیر اساسی دارد در همه آنها باید به مجتهد اعلم مراجعه کرد و از او نظر خواست.

ما بی آن که بخواهیم دراین مختصر درستی و نادرستی دلیلهای یادشده ویا عقل و اجماع دراین مسأله را دنبال کنیم و یکی را برگزینیم تنها در صدد این مهم هستیم که شاهدی از قرآن و آیات بلند آن برمسأله یادشده بیابیم وازاین مهمتر راه اندیشه و درنگ را در مواردی که فقهاء به مدارک و منابع غیرقرآنی مراجعه می کنند باز کرده واذهان ژرف اندیش و حقیقت جو را به سوی این منبع لایزال راهنمون باشیم؛ از این روی، دراین مورد تنها به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم و سخت براین باوریم که بسیار بیش از این در آیات قرآن بدین مسأله پرداخته شده و در قالب حکایت و داستان، اخلاق و نقل تاریخ حکم آن بیان گشته است:

(فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً. قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن ممّا علمت رشداً. قال انک لن تستطیع معی صبراً. و کیف تصبر علی مالک تحط به خبراً. قال ستجدنی ان شاء اللّٰه صابراً و لا اعصی لک امرأً)

کهف/۶۵ - ۶۹

در آن جای بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت و موهبتی عظیم از سوی خود به او آموخته بودیم، موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟ گفت تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاهی نداری شکیبیا باشی؟ موسی گفت: به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو را نخواهم کرد.

یکی از فرزادهای شگفت زندگی موسی(ع) ماجرای دیدار عجیب و پراسرار موسی و خضر است که نشان می دهد پیغمبری از پیامبران اولی العزم که آگاه ترین و داناترین افراد در عصر خویش بوده است، چگونه دامنه علم و دانشش در برخی جهات محدود بوده و به سراغ عالمی می رود که در محضر او درس و دانش بیاموزد. ما پیش از آن که به شرح آیات یادشده و چگونگی دلالت آنها بر

دعوی خود پردازیم، ذکر مقدمه ای را بی مناسبت نمی دانیم. در اساس رجوع جاهل به عالم برخاسته از سه مبدء و دلیل است:

الف. ندای فطرت و وجدان که هرنسانی در سرّ و عمق ضمیر خویش این نکته را می یابد که در اموری که نمی داند و بدان علم ندارد، باید از عالم و آگاه بدان مسأله پرسش کند. فطرت انسان حقایق را بدون هیچ گونه نیاز به استدلال و دلیل می یابد و به روشنی آن می رسد، از آن جمله است حسّ زیبایی که هرکس آن را در درون خود احساس کرده و او را به طرف زیبایی خواهی می کشاند و نیز حسّ نیکی و اخلاق و معنویات و همین طور حسّ دانایی و علم جویی که جاذبه نیرومندی است در آدمی که او را به طرف دانشها و فهم اسرار جهان وهستی و به کشف رازها و پی بردن به اسرار می کشاند.

ب. فرمان عقل و خرد در لزوم مراجعه جاهل به عالم جهت ایمن ماندن از آثار و نتایج زیانبار نادانی و تأمین مصالح و منافع و ترمیم کاستیها و نابسامانیها در پرتو علم و آگاهی که بی نیاز از دلیل و برهان است و هرنسانی در مراجعه به عقل و خرد خویش آن را به خوبی می یابد و تصدیق می کند.

ج. دستور و حکم شرع در لزوم مراجعه ناآگاهان به دانایان و صاحبان علم و آگاهی که در باب اجتهاد و تقلید، دلیلهای بسیاری از این دست ذکر شده است، از جمله:

(فاستلوا أهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) نحل / ۴۳ و انبیاء / ۷

اگر نمی دانید از آگاهان سوال کنید.

(ولاتقف مالیس لک به علم انّ السمع و البصر والفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً)

اسراء / ۳۶

و از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن، زیرا که گوش و چشم و دل همه مسؤولند.

(وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولانفر من کلّ فرقة طائفة لیتفقّوها فی الدین ولینذروا قومهم اذا

رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون) توبه / ۱۲۲

شایسته نیست مؤمنان همگی به سوی جهاد کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان طائفه ای کوچ نمی کنند، تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنان را بیم دهند شاید پرهیز کنند.

نیز روایات بسیاری که همین مضمون را مورد تأیید و تأکید قرار می دهند:

پیامبر اکرم (ص):

(طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم)

دانش آموزی و کسب علم بر تمامی مسلمانان واجب است.

امام صادق (ع):

(علیکم بالتفقه فی دین الله و لاتکونوا اعراباً فانّه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم

القیامة ولم یزک له عملاً) ۵۱

بر شما باد تفقه در دین و آگاهی یافتن از احکام دین به مانند بدویان نباشید هرآن کس که در دین و احکامش تفقه نکند، خدا در قیامت بدو نظر نخواهد کرد و عملی پاکیزه او را نخواهد بود.

بنابراین رجوع جاهل به عالم در همه امور و دستورات فطری، عقلی و شرعی است. مفاد آیات مورد بحث، پرسش و پاسخی است میان موسی(ع) و حضرت خضر به عنوان بنده ای از بندگان الهی که برخوردار از علمی الهی و دانشی موهبتی بوده است، نسبت به لزوم پیروی آن حضرت از خضر(ع) در مقام علم آموزی و دانش اندوزی.

با توجه به لزوم تأسی به سیره انبیای الهی، و جوب پیروی جاهل از عالم و جایگزین کردن اراده و اختیار او در همه امور و خواسته ها استفاده می شود و نیز این نکته به خوبی روشن می شود که حتی با وجود آگاه نبودن جاهل از راز و سرّ فرمانهای عالم، آثار و نتایج رشد دهنده و مواهب الهیه ای که در این امر نهفته است، برای انسان به دست آمده و سعادت و کامیابی حاصل می شود:

(هل اتبعك على أن تعلمن ممّا علّمت رشداً... قال فان اتبعني فلا تسألني عن شيء حتى احث لك منه ذكراً)

از این روست که انسان در اموری که بدان آگاه نیست باید از عالمان و دانایان پیروی کند تا به مسیر سعادت و کمال انسانیت و رشد راه جسته و استعدادهای وجودیش شکوفا گردد. این مطلب به خوبی از سیره موسی(ع) در پذیرش پیروی از خضر(ع) در اموری که نمی داند، به دست می آید و اگر در ادامه داستان اعتراضی از سوی موسی(ع) به فرمانها و عملکرد خضر(ع) مشاهده می شود، نه از آن روست که آن حضرت پیروی از عالم را لازم نمی داند، بلکه تنها درصدد آگاهی از راز و فلسفه دستورها و اعمال معلّم خود است.

و اما آنچه این نوشتار درصدد اثبات آن است، یعنی لزوم رجوع به اعلم نیز با توجه به آنچه در تبیین ملاک رجوع جاهل به عالم، یعنی برخورداری عالم از علم و آگاهی و دانش مورد نیاز جاهل استفاده می شود. بدین معنی که آگاهی، اطلاع و تبخّر و نیز توان استنباط و خبره بودن اعلم نسبت به عالم در همه مسائل بیشتر است و در حقیقت با این نگاه نسبت اعلم به عالم همان رابطه و نسبت عالم به جاهل است؛ زیرا که اعلم با شناخت بیشتر قواعد و نیز مدارک احکام و اطلاع فزون تر از جوانب مسائل و آنچه در امر استنباط و ائتمان اجتهاد مؤثر است و نیز فهم و درک بیشتر بر دریافت درست و نتیجه گیری اصولی و صحیح از آیات و اخبار و خبره بودن در تطبیق قواعد کلی بر موارد جزئی و فرعی نسبت به عالم که از قدرت علمی و توان استنباط کمتر و ضعیف تری برخوردار است، به منزله عالم نسبت به عامی بوده و در تمامی جهاتی که اعلم بدانها راه جسته و آنها را شکافته که عالم بدان جهات دسترسی پیدا نکرده و اطلاعی ندارد و یا اگر مراجعه کرده نظری خلاف نظر اعلم داده است، لازم است فرد پیرو و عامی به اعلم مراجعه کند و اگر در این گونه مسائل با وجود اعلم، به عالم رجوع کند در حقیقت رجوع به غیرعالم کرده است و تکلیف از عهده او برداشته نمی شود. تنها نکته ای که در این میان ناگفته می ماند این است که عالم هرچند در مقایسه با اعلم از توان و توشه علمی کمتری برخوردار است، ولی به هر صورت عنوان جاهل بر او صدق نمی کند و مراجعه عامی به وی مراجعه جاهل به عالم خواهد بود، هرچند که مراجعه به اعلم از فضل و رجحان بیشتری برخوردار است که ما پاسخ بدین سؤال اساسی را به انتهای همین بحث، ذیل آیه بعد، ارجاع می دهیم.

آنچه تا بدین فراز از بحث در لزوم تقلید از اعلم طرح کردیم، در ارتباط با آیات یادشده در سوره کهف بود که به گونه روشن فرمان پیروی موسی از خضر(ع) به دلیل برخورداری خضر از علم و دانش را دربرداشت، هرچند که در مجموع آیه وبا مراجعه به تفسیر آن این نکته به خوبی قابل استفاده است، لیکن حقیقت یادشده به گونه ای روشن تر در آیه ۴۳ سوره مریم طرح شده است. خداوند در این آیه به نقل ماجرای احتجاج ابراهیم(ع) با سرپرست خویش آزر اشاره کرده و از زبان ابراهیم(ع) خطاب به آزر می فرماید:

(یا ایت انی قد جائنی من العلم مالم یأتک فاتبعنی اهدک صراطاً سوئاً)

ای پدر دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

در این آیه حضرت ابراهیم(ع) عموی خویش آزر را که بت پرست و مشرک بوده به پیروی خود فرمان می دهد و وجوب پیروی را مستند به برخورداری خود از علم، آگاهی و دانشی می داند که آزر فاقد آن است و گفته ابراهیم(ع) به عموی خود که (از من پیروی کن تا تو را به راه راست و صراط مستقیم راهنمایی کنم، زیرا که من برخوردار از علمی هستم که تو فاقد آن هستی) خود نشانگر این نکته مهم است که علت و سبب لزوم پیروی. جاهل از عالم، همانا برخورداری عالم از علم و آگاهی است؛ از همین روی، لازم است که انسان بی علم زمام امور خویش را به دست عالم بسپارد و اراده و خواست او را جایگزین گرایشها و اراده خویش سازد تا به سعادت دست بیابد و به سوی کمال انسانیت راه یابد: (اهدک صراطاً سوئاً)

این آیه نیز چون آیات پیشین به دونکته اشارت دارد:

۱. لزوم پیروی عامی از عالم و تقلید جاهل از مجتهد آگاه به مسائل شرعیه، زیرا ملاک پیروی از دیدگاه شرع در مجتهد وجود دارد، یعنی علم و آگاهی که جاهل آن را ندارد.
۲. انسان عامی موظف است در این رجوع به عالمان و آگاهان، اعلم و آگاه ترین را برگزیند؛ زیرا همان گونه که در تفسیر آیات مربوط به ماجرای موسی و خضر(ع) بیان داشتیم، اعلم نسبت به عالم در تمامی موارد دخیل در استنباط و اجتهاد احکام برتر بوده و از توان بیشتری برخوردار است. مواردی چون: شناخت بیشتر قواعد اصولی و فقهی، شناخت بهتر مدارک احکام، اطلاع بیشتر از جوانب مسائل مستنبطه، فهم صحیح و نیک از اخبار و توان بیشتر بر دریافت درست و نتیجه گیری صحیح از آنها، جمع بین اخبار متعارض و اعمال قواعد باب تعارض و سرانجام استخراج و استنباط احکام به کمک اصول لفظی و عملی. در حقیقت در این موارد اعلم نسبت به عالم به منزله عالم نسبت به جاهل بوده و چنانچه در مسائلی که اعلم بدانها راه بسته است، عامی به عالم رجوع کند، به غیرعالم مراجعه کرده است و وظیفه ای را که قرآن از زبان ابراهیم(ع) نسبت به آزر بیان داشته، یعنی لزوم پیروی جاهل از عالم به انجام نرسیده است. آن حضرت این وظیفه را به طور مطلق و بدون هیچ گونه قیدی در تمامی جهات و ابعادی که آزر بدانها جاهل بوده بیان داشته و پیروی او را از خود به عنوان عالم و آگاه لازم و واجب شمرده است.

همان گونه که پیش از این بیان داشتیم، تنها نکته ای که در این میان ممکن است به ذهن بگذرد این است که به هرصورت، عالم گرچه در مقایسه با اعلم از توان علمی و دریافت ضعیف تر و کمتری نسبت به امور یادشده برخوردار است، ولی اطلاق و کاربرد عنوان جاهل در مقایسه با اعلم بروی صحیح نیست. از همین روی مشمول فرمان حضرت ابراهیم(ع) نخواهد شد. پاسخ بدین توهم نیز با اندک توجه و درنگی در حقیقت علم و آگاهی دانسته می شود؛ زیرا علم و معرفت حقیقت و نوری است که در مرتبه کمال همراه با جهل و نقص نخواهد بود. چنانچه عالمی به مرتبه اعلمیت و کمال علمی نرسیده باشد، به نوعی علم او با جهل و کاستی همراه است و شائبه جهل و ضلالت در آن می رود برخلاف اعلم که در علم او هیچ گونه نقص و ضلالتی نبوده و عدم در آن راه ندارد و در حقیقت و همان گونه که در آیه شریفه بیان گشته است در پرتو چنین کمال و اتمامی است که جوانب نقص و نیستی و فنا در علم عالم نیز برطرف گشته و مسیر هدایت و صواب بر راه پیمایان و پیروان روشن خواهد شد.

در حقیقت آیه شریفه در صدد القای این نکته دقیق است که عالم در هر مرتبه و درجه ای از علم و دانش که باشد، علمش همراه با جهل و نقص است و چنین علمی انسان را به مقصد و مقصود نخواهد رساند و حرکتی در مسیر و پرتو نور نخواهد بود. این حقیقت بسیار دقیق بدان معنی نیست که آن مرتبه از علم عالم که به سر حدّ اعلم نرسیده است، پوچ و باطل و نیستی است، بلکه همان گونه که یادآور شدیم این علم اعلم است که با برخورداری از مرتبه کمال و تمامیت، موجب نور و هدایت و راه یافتگی به راه صواب و سعادت می گردد. از همین روست که ابراهیم(ع) به عموی خویش آزر می فرماید: توبه هر مقدار که عالم و آگاه باشی علم تو در برابر علم من ضعیف و راهت غیر صواب و نابایسته خواهد بود که تو را به مقصد نخواهد رساند و در چنین شرایطی توبه منزله جاهلی در برابر عالمی هستی که باید در پرتو نور و علم آن عالم راه را بجوید و به صراط مستقیم و راه استوار قدم نهد، تا به رستگاری نائل آید. اما این نکته که آیا در اساس اعلم بدین معنی وجود خارجی و تحقق عینی می یابد، با این که بایستی قائل به تجزّی در اجتهاد با اعتقاد به لزوم پیروی از اعلم شد؟ مطلبی است که از حوصله تحقیق این نوشتار خارج است و جای بحث و پردازش آن مجال دیگری است.

آنچه ذکر شد نگاهی بود دوباره و نه چندان تفصیلی به آیات کریمه قرآن و درنگی در محتوا و مفاد آن، با این نگاه درمی یابیم که تمامی پهنه قرآن عرصه تفقه و اجتهاد ورزی است و همه آیات قرآن آیات الاحکامند، آیاتی که از ناحیه خدای تبارک و تعالی بر پیامبرش نازل شد تا راه زندگی را بر مردمان بنماید و شریعت به معنای الهی زیستن را بدیشان بیاموزد و هم از این روست که آگاهی از این حقایق را فریضه نمود و پذیرشش را بر مردمان و ناآگاهان لازم:

(فلولانفر من کلّ فرقه منهم طائفة لیتفقّھوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم

شایسته نیست مؤمنان همگی به سوی میدان جهاد کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کنند، تا دردین و معارف و احکام اسلام آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را بیم دهند، شاید از مخالفت فرمان پروردگار بترسند و خودداری کنند.

۱. الزّلمی، مصطفی ابراهیم، اسباب اختلاف الفقهاء فی الاحکام الشرعیه، مطبعه شفیق، بغداد.
۲. الحفناوی، محمّد ابراهیم، دراسات فی القرآن الکریم، مصر، دارالحدیث.
۳. خزّالی، محمّد، احکام قرآن، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۱ هـ.ش.
۴. مدرّسی طباطبایی، حسین، مقدّمه ای بر فقه شیعه، ترجمه محمّد آصف فکرت، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۶۸ هـ.ش.
۵. ابوزهره، محمّد، تاریخ المذاهب الأربع، دارالفکر العربی، مصر.
۶. محمّصانی، صبحی، فلسفه التشریح فی الاسلام.
۷. همان.
۸. دوالیبی، محمّد، المدخل الی علم اصول الفقه.
۹. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۱۸۶/۳. برقی، محمّد بن خالد، محاسن برقی، دارالکتب الاسلامیّه، قم، ۲۲۱.
۱۰. کلینی، محمّد بن یعقوب، الاصول من الکافی، انتشارات اسلامیّه، تهران، ۱۴۰۰ هـ.ق، ۱۱۶/۱.
۱۱. حکیمی، محمدرضا، الحیاء، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳، ۲/۵۷۷.
۱۲. نگاه کنید به:
- سیوری، فاضل مقداد، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، تهران، مقدمه؛ خزّالی، محمّد، احکام قرآن، مقدمه؛ سیوطی، جلال الدین، الاکلیل فی استنباط التنزیل، بیروت، دارالکتب العلمیّه، مقدّمه.
۱۳. طباطبایی، محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۱۷/۱۰.
۱۴. حرّ عاملی، محمّد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۹ هـ.ق، ۲۵۳/۲۸.
۱۵. همان، ۴۷۶/۱.
۱۶. همان، ۳۰۷/۷.
۱۷. همان، ۳۱۱/۱۷؛ عیاشی، محمد بن مسعود، انتشارات اسلامیّه، تهران ۲۹۲/۲
۱۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۷۵/۲۶؛ شیخ صدوق، محمّد بن علی ابن بابویه، علل الشرایع، مطبعه حیدریه، نجف، ۱۳۸۵ هـ. ۵۶۷.

١٩. نوری، حسین، مستدرک وسائل، ١٨ / ٣٠٧؛ وسائل الشیعه، ٦ / ٣٦٠.
٢٠. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٩ / ٢٠؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق سیدحسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٩٠ هـ، ٢ / ٥.
٢١. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ٩، ص ١٢؛ من لایحضره الفقیه، ٢ / ٤.
٢٢. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٢٨ / ١٠٨.
٢٣. همان مدرک، ٢٣ / ٢٥٦؛ شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن موسوی، دارالکتب السلامیه، تهران، ١٤٠٥ هـ، ٨ / ٢٨١.
٢٤. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٢٣ / ٢٥٧؛ تهذیب الاحکام، ٨ / ٢٨١.
٢٥. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٢٣ / ٢٥٧.
٢٦. همان، ١٧ / ٢٠٣.
٢٧. همان، ١٧ / ١٩١.
٢٨. همان، ٢٨ / ١٤١؛ تهذیب الاحکام ١٠ / ٣٨؛ من لایحضره الفقیه، ٤ / ٢٧.
٢٩. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٢٨ / ٢٨؛ تهذیب الاحکام، ج ١٠ / ٣٢.
٣٠. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ٢٨ / ١٦٥؛ تهذیب الاحکام ١٠ / ٥٨.
٣١. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ١٦ / ٢١٥.
٣٢. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٦٧ هـ، ٢٢ / ٣٠.
٣٣. وسائل الشیعه، ١٧ / ١٧٤ و ١٧٧.
٣٤. همان، ١٧ / ١٠٣.
٣٥. همان، ١٧ / ١٨٠.
٣٦. خویی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهة فی المعاملات، تقریر محمد علی توحیدی، انتشارات وجدانی، قم، ١ / ١٧٥.
٣٧. همان، ١ / ٢٤٧.
٣٨. همان، ١ / ١٧٩.
٣٩. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، ٤٠ / ٢٠.
٤٠. امام خمینی، روح الله، تحریرالوسیلة، ترجمه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ٤ / ٨٤.
٤١. نسائی، سنن نسائی، به شرح جلال الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ٤ / ٢٣٧.
٤٢. بیهقی، سنن بیهقی، ١٠ / ١١٨.
٤٣. وسائل الشیعه، ٢٧ / ١٦؛ من لایحضره الفقیه، ٤ / ٢٦٣.
٤٤. شیخ مفید، محمد ابن نعمان، الاختصاص، مؤسسه اعلمی، بیروت.
٤٥. وسائل الشیعه، ٢٧ / ١٣٦؛ تهذیب الاحکام، ٦ / ٢١٨.
٤٦. وسائل الشیعه، ٢٧ / ١٣٩؛ مستدرک الوسائل، ١٧ / ٣١٢.
٤٧. مستدرک الوسائل، ١٧ / ٣٤٨.

٤٨. وسائل الشيعة، ٢٨ / ١٠٦.
٤٩. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، ٧٥ / ٢٥٩.
٥٠. اميني، عبدالحسين احمد، الغدير، دارالكتب العربي، بيروت، ٨ / ٢١٩.
٥١. كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ١ / ٥٤.